

HUMAN RIGHTS & ERADATION OF VIOLENCE ORGANIZATION
**Training and Empowerment of Young Advocates Professional Advocates in
Afghanistan**

موسسه حقوق بشر و محو خشونت
آموزش و توانمند سازی وکلای جوان افغانستان

مبانی نظری خشونت علیه زنان

نویسنده: ثریا حقیار

ولایت بامیان

سال ۱۳۹۹

ثریا حقیار متولد سال ۱۳۷۰ دانش آموخته ای دارالمعلمین عالی بامیان در رشته ادبیات دری و هم چنان رشته حقوق دانشگاه بامیکا می باشد. خانم حقیار یکی از اشتراک کننده های کلینیک حقوقی و محکمه تمثیلی حقوق بشر و محو خشونت در سال ۲۰۲۰ در مؤسسه حقوق بشر و محو خشونت بوده است. او با شرکت ها و مؤسسات خصوصی ملی و بین المللی به حیث کارمند اجتماعی، معاون شورای رضاکاران حقوق بشر و معاون شبکه ملی تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز میان اقوام افغانستان هم چنان به عنوان رئیس انجمن صنایع دستی فعالیت نموده است.

چکیده

زنان به عنوان نیمی از پیکر جامعه همیشه مورد انواع متعددی از خشونت ها قرار گرفته اند، بدین لحاظ حقوق اساسی آنها نقض شده است. در این تحقیق، مبانی نظری خشونت علیه زنان، علل، عوامل و راهکارهای آن در جامعه افغانستان مورد توجه قرار گرفته است. در ابتدا جهت روشن شدن بحث تعریفی از خشونت و مبانی نظری خشونت علیه زنان (خشونت مبنی بر جنسیت) ارائه شده است، این نوع خشونت عبارت است از هرگونه عمل خشونت آمیزی بر مبنای جنسیت که به آسیب یا آزار جسمی، جنسی، یا روانی زنان منجر شود یا احتمال آن وجود داشته باشد، از جمله تهدید یا اجبار یا محروم کردن زنان از آزادی موارد نفی خشونت علیه زنان در اسناد بین المللی است و داد خواهی از قانون، وقتی قانون دیه ای زنان را نابرابر قرار می دهد، وقتی اجازه تعدد زوجات به مردان می دهد و ... به نوعی خشونت قضایی با زنان محسوب می شود. رفتارهای خشونت آمیز دامنه ای وسیعی را در بر می گیرد یعنی علاوه بر کتک زدن، پرتاب اشیاء، هل دادن و سایر رفتارهایی که جنبه فیزیکی دارند برخی رفتارهایی که بیشتر جنبه هیجانی دارند نیز در زمره رفتارهای خشونت آمیز قرار می گیرند. تعبیرهای جامعه شناختی خشونت، گویای این است که شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی و تاریخی زمینه بروز خشونت را فراهم می آورد.

نظریه پردازان فمینیست تبیین های فردی یا خانوادگی را در باب خشونت، برای توضیح کافی نمی دانند، هر چند معتقد هستند که این عوامل می تواند به مثابه عاملی تشدید کننده رفتار خشن عمل کند، تأکید آنان بر وجود ساختار نابرابر روابط قدرت میان زنان و مردان در جامعه و نهادهای آن است. توجه آنان متوجه ساختار مردسالارانه در جامعه است که به مردان اجازه اعمال قدرت بر زنان را می دهد. از این دیدگاه خشونت عمل انفرادی یک مرد علیه یک زن نیست که با استفاده از ویژگی های فردی تحت بررسی قرار گیرد، بلکه خشونت رفتاری است که از جانب مردان جامعه بر روی زنان جامعه اعمال می شود. خشونت یک ابزار نظارتی مهم است که هم بازتاب روابط نابرابر قدرت در جامعه است و هم به حفظ روابط نابرابر قدرت کمک می کند.

یکی از بحرانهای کنونی اجتماع بشری، گسترش غیرقابل انکار خشونت علیه زنان است. بدرفتاری با زنان، در همه کشورهای جهان مسأله ای کاملاً عمومی و دارای نتایج وخیم است. این مسأله در سراسر جهان سلامت روحی و جسمی زنان را به مخاطره انداخته و سبب نقض گسترده ای حقوق این بخش از جامعه بشری گردیده است. بسیاری از پژوهش ها نشان می دهند که خشونت علیه زنان در خانواده و اجتماع سبب تشویش، حس حقارت و در نهایت خودکشی می گردد. بسیاری از روانشناسان در بررسی علل این پدیده، نوع تقسیم و توجه به نقش های جنسیتی و همچنین نوع جامعه پذیری را ذکر کرده اند. این رخداد ناگوار به حدی رشد یافته که این نقض آشکار حقوق انسانی در سراسر جهان و حتی کشورهای غربی نیز مشاهده می شود.

واژگان کلیدی: خشونت، زنان، نظریه ها

مقدمه

کلمه خشونت از امور نسبی است و لذا نمی توان آن را فی نفسه خوب دانست. متغیرها و عواملی چون معنا، فاعل، متعلق، انگیزه، هدف، میزان، وسیله، ظرف و شرایط قطعاً در تعیین حسن و قبح خشونت دخیل است و بدون توجه به این عناصر نمی توان گفت خشونت قبیح است یا حسن، زشت است یا زیبا، بلکه باید بی‌سیم: کدامین خشونت، بنابراین در این مقاله کوشش می شود تا در مورد مبانی نظری خشونت و علل و عوامل آن نیز بحث شود.

خشونت در افغانستان رفته، رفته به یک واژه ای معمولی و تکراری تبدیل شده است؛ خشونت در عرصه ای اجتماعی، خشونت میان مخالفین مسلح و دولت، خشونت در مکاتب، خشونت های خانوادگی، خشونت با زنان و غیره. گرچند که امروز، عمدتاً حرف از خشونت با زنان است، زنانی که نیمی از پیکره جامعه را تشکیل می دهند و بدون حضور آنها، زندگی اجتماعی فلج می شود اما اکثراً حرفها در قالب نوشتار و بیانات داغ است ولی در عمل کمترین تلاش در این راستا انجام شده است در گزارش ها و مقالات فراوانی دیده ایم و عملاً شاهد هستیم که گفتارها با عملکردها همچون زمین و آسمان متفاوت است و اینگونه است که خشونت ها نه تنها کاهش نیافته است بلکه گراف صعودی نیز داشته است. (دوهفته نامه واقعیت، ۱۳۸۹)

به عنوان نمونه ادامه ازدواج های اجباری به این معنی است که هنوز انسان در کشور ما فروخته می شود و بیشتر زنان و دختران هنوز هم از حق کار، تعلیم و ازدواج دلخواه خود محروم هستند و به باور اکثر، یگانه راه مبارزه با خشونت علیه زنان، با سواد ساختن آن ها و آگاهی دادن در مورد حقوق آنان است. لذا ناکافی بودن شماری از خدمات بخصوص محدودیت های فرهنگی و خشونت های خانوادگی علیه زنان از جمله عوامل اساسی خشونت علیه زنان دانسته می شود و زنان در دورترین نقاط کشور به مشکلات شدید اقتصادی، تعلیمی، صحتی و محدودیت های فرهنگی و خشونت های فامیلی روبرو اند و بسیاری از زنان افغان می گویند که تصامیم در مورد بهبود وضعیت آنان و رسیدگی به مشکلات صرف به روی کاغذ باقی می ماند و یا هم بخش کوچک آن در شهرهای بزرگ کشور تطبیق می شود و سایر مناطق از آن محروم هستند. (دوهفته نامه واقعیت، ۱۳۸۹)

در حرمت و کرامت انسان هیچ تفاوتی میان زن و مرد نیست. جان، مال، آبرو، عقیده و رأی آدمی همه حرمت دارند و باید همواره این حریم پاس داشته شود. اگر به اصول انسانی چون ایمان، عقیده، معرفت، تقوا و عمل صالح به عنوان ضابطه باور داریم تفاوت میان مرد و زن وجود ندارد زیرا معرفت، آگاهی و عمل نیک هیچگاهی به جنسیت متعلق نبوده و نخواهند بود. بنابراین زنان نیز می توانند مثل مردان در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، امور منزل و... به شکل احسن مبادرت ورزند و به شگوفایی و کمال برسند.

مبحث اول: مفاهیم و کلیات

این مبحث در چهار گفتار جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول: تعریف خشونت

واژه «خشونت» در فرهنگ فارسی درشتی، زبری، ناهمواری، تند خویی و درشتخویی معنا می‌دهد (معین، ۱۳۳۲، ص ۳۱۴). در زبان لاتین نیز خشونت که معادل کلمه (Violence) است نیز به معنی شدت، سختی، تندی، غضب، بی‌حرمتی، اکراه، تهدید، اعمال زور، تعدی، فشار، زیان، آسیب و خرابی تعبیر شده است. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۳)

خشونت با اینکه تعاریف زیادی دارد اما با توجه به منابع معیاری و اسناد معتبر بین‌المللی و براساس تعریفی که از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد که برای خشونت علیه زنان یاد شده است عبارت‌اند از: هرگونه عمل خشونت‌آمیزی که بر پایه جنسیت باشد و بتواند منجر به آسیب فیزیکی، جنسی یا آسیب روانی زنان شود. مانند جبر و سلب مستبدانه‌ی آزادی‌های زنان، چی در اجتماع و چه در امور زندگی شخصی، خشونت علیه زنان محسوب می‌شود.

طبق تعریف سازمان جهانی صحت (WHO) «خشونت کاربرد عامدانه‌ی قوای جسمی یا نیرو به صورت تهدید آمیز است که فرد یا گروه را در معرض آسیب جسمی و روانی، مرگ یا محرومیت اجتماعی قرار می‌دهد یا احتمال این حوادث را بالا می‌برد». (طیب، ۱۳۹۶، ص ۳)

گلز و استراوس (Gelles and Straus) دو پژوهشگری که سال‌ها در زمینه‌ی خشونت‌های خانوادگی فعالیت کرده‌اند تعریفی از این پدیده ارائه کرده‌اند. این دو، خشونت را به عنوان رفتاری با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پوشیده اما قابل درک) جهت وارد کردن آسیب بدنی به فرد دیگر تعریف کرده‌اند (گلز و استراوس، ۱۹۷۹). در این تعریف خشونت بدنی مد نظر بوده است مکارژی (Megaregeen) محقق دیگری که در زمینه خشونت کار می‌کند معتقد است که تعریف او در برگیرنده انواع دیگر خشونت (مخصوصاً خشونت‌های روانی) نیز می‌باشد او از خشونت به عنوان شکل افراطی رفتار پرخاشگرانه نام می‌برد که احتمالاً باعث آسیب مشخص فرد قربانی می‌شود (مگارژی، ۱۹۸۱، ص ۸۵). در میان انواع خشونت‌ها اعم از خانوادگی، اجتماعی و دولتی، خشونت‌های خانوادگی یک آسیب جدی اجتماعی است که با وجود پیشرفت‌های فرهنگی و فکری همچنان در جامعه خود نمایی می‌کند. خشونت خانوادگی خشونتی است که در محیط خصوصی به وقوع می‌پیوندد و عموماً در میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی به یکدیگر پیوند خورده‌اند و بیشترین میزان آن علیه زنان و کودکان اعمال می‌شود. این واقعیت که زنان آسیب دیده خشونت مردان هستند تا دهه هفتاد پوشیده مانده بود. (ابوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۳۹)

واضح است که تعریف خشونت با توجه به رفتار و برخورد افراد متعلق است و نیز بستگی به سطح آگاهی طرفین دارد که در مقابل رفتارها و اعمال خشونت‌آمیز از خود واکنش نشان دهند. نکته‌ای واضح درباره خشونت این است که خشونت منعکس‌کننده عوامل ظاهری جامعه است. یعنی بعضی پدیده‌ها برای افکار عمومی جالب نیست و تمایلی برای توجه به آن ندارند، ولی خشونت از ردیف این پدیده‌ها خارج هست و هر کس سعی می‌کند آن را تجزیه و تحلیل نماید. به همین دلیل ارائه‌ی تعریف واحد و کاملاً پذیرفته شده از مفهوم خشونت آسان نیست.

در تعریف خشونت آمده است که خشونت به رفتاری توأم با عصبانیت و اذیت و آزار جسمی و یا روحی افراد، اطلاق می‌گردد. یا هر عمل مادی و معنوی که باعث آزار رساندن طرف مقابل شود، زیر عنوان خشونت قرار می‌گیرد. خشونت جسمی، روانی، جنسی و رفتاری، همه از انواع خشونت شمرده می‌شود.

در اعلامیه محو خشونت علیه زنان، خشونت عبارت است از: خشونت به معنای هرگونه عمل خشونت آمیز بر اساس جنسیت که موجب بروز آسیب های جسمی جنسی و روانی یا رنج و آزار زنان، از جمله تهدید به انجام این اعمال، محرومیت های اجباری یا اختیاری از آزادی در زندگی خصوصی و اجتماعی می شود. بنابراین هر عملی که مبنای جنسی داشته باشد و باعث آسیب جسمانی، جنسی، روانی و یا رنج و محنت زنان شود، خشونت نامیده می شود. (آیتی، ۱۳۹۸)

گفتار دوم: خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان اصطلاح تخصصی است که برای توصیف کلیه رفتارهای خشونت آمیز علیه زنان به کار می رود. این شکل از خشونت بر علیه گروه خاصی از مردم اعمال می شود و جنسیت قربانی پایه ای اصلی خشونت است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد خشونت علیه زنان را «هرگونه عمل خشونت آمیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی (بدنی)، جنسی یا روانی زنان شود» تعریف کرده است که شامل «تهدید به این کارها، اعمال جبر، یا سلب مستبدانه آزادی چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی» می شود. اعلامیه ای رفع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ بیان می کند که این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای خانواده و حکومت اعمال شود. (سلمان نوری، ۱۳۹۹)

بنابراین هر عمل خشونت آمیزی که بر پایه ی جنسیت باشد بر اساس تعاریف و مبانی از جمله خشونت علیه زنان به حساب می آید؛ خشونتی که منجر به آسیب علیه زن می گردد، جزء خشونت علیه زنان محسوب می گردد.

حقوق زنان بخش مهمی از حقوق بشر در جهان است که با هدف حمایت های خاص از آن ها در قالب اسناد بین المللی متعددی انعکاس یافته است. بدون تردید، خشونت علیه زنان در همه جای جهان مذموم بوده و همگان در پیشگیری و مقابله با آن مسئولیت دارند اما نادیده انگاشتن نقض های گسترده حقوق بشری زنان در جامعه جنگ زده ای چون افغانستان در حوزه حقوق بشری زنان، همیشه باعث شده است که زنان در راستای حقوق خویش صدا بلند کنند که تا کنون بصورت موردی ممکن کار ساز بوده باشند اما بصورت کل صدای زنان افغانستان به جایی نرسیده است.

تصویب و پذیرش موافقت نامه ای بن در سال ۲۰۰۱ میلادی چارچوبی را فراهم نمود که بر اساس آن حکومت دموکراتیک در افغانستان پایه گذاری شد. در میان دیگر موضوعات، موافقتنامه ای بن منجر به تصویب قانون اساسی گردید، که در آن اصل برابری حقوقی زنان و مردان گنجانیده شد. این باعث افزایش مشارکت زنان در عرصه های سیاسی و مدنی شده و تعهدی را ایجاد نمود که بر اساس آن حقوق بشر بین المللی محترم شمرده خواهد شد، از جمله از طریق تصویب کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان.

منشور سازمان ملل متحد بر تساوی حقوق زن و مرد تصریح می نماید و تحقق همکاری بین المللی از رهگذر گسترش و تشویق رعایت حقوق بشر و آزادی های بنیادین برای همگان بدون در نظر گرفتن هر گونه ملاحظه ای نژادی، جنسی، زبانی یا دینی را از اهداف سازمان بر می شمارد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در مواد ۱ و ۲ خویش بیان می کند که تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر اند و از کلیه ای آزادی ها و حقوق اعلامیه بهره مند می گردند. از طرف دیگر، ماده ۳ هر دو میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ۱۹۶۶ بر تساوی حقوق زن و مرد تأکید کرده اند.

کنوانسیون منع هر گونه تبعیض علیه زنان، ۱۹۷۹ که از آن تحت عنوان منشور حقوق زنان نیز یاد می شود، در مقدمه ای خود با اشاره به تأکید منشور ملل متحد بر پایبندی به حقوق اساسی بشر، کرامت و ارزش هر فرد انسانی و برابری حقوق زن

و مرد؛ تعهد دول عضو میثاق های بین المللی حقوق بشر مبنی بر تضمین حقوق برابر زنان و مردان در بهره مندی از کلیه ای حقوق اساسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سیاسی تأکید نموده است که بر بنیاد این اسناد، زنان در هر جامعه به مثابه هر انسان دیگر مستحق استفاده از حقوق بشری خویش می باشند.

اعلامیه ای مجمع عمومی سازمان ملل متحد راجع به محو خشونت علیه زنان مصوب ۱۹۹۴ که در ماده آن با تعریف گسترده ای که از «خشونت علیه زنان» ارائه شده، حمایت درخور توجهی نسبت به آسیب پذیری زنان به عمل آمده است. خشونت علیه زنان مطابق این ماده یعنی «هر عمل خشونت آمیز یا تهدید آمیز متکی بر جنسیت که منجر به آسیب جسمی، جنسی، روانی یا رنج و مشقت برای زنان گردد و سبب محروم ساختن خود سرانه ای فرد از آزادی، خواه در ملاء عام یا در زندگی خصوصی شده یا حتی احتمال چنین محرومیت هایی وجود داشته باشد».

جنگ های مسلحانه و طولانی مدت چهار دهه اخیر در سراسر افغانستان منجر به افزایش چشمگیر سطح بی ثباتی، ناامنی، خشونت، بی قانونی، فقر و عدم انکشاف گردیده و مانع عمده برای بهره مندی و استفاده مؤثر از حقوق بشری توسط مردم افغانستان می باشد. باید تأکید کرد که ناامنی، خشونت های فراگیر بر اساس جنسیت و موجودیت فضای دایمی ترس ترویج، محافظت و بهره مندی از حقوق بشری توسط زنان و دختران را بشکل نامتوازن متأثر نموده است.

گفتار سوم: خشونت های خانوادگی

خشونت های خانگی در کشور ما یک فرهنگ قدیمی بوده که به طور مثال؛ خشونت را در ذهن یک خانم جاسازی می کنند طوری که می گوید یک دختر با لباس سفید عروسی به خانه شوهر می رود، وقتی می خواهد بیرون شود باید با کفن از آنجا بیرون شود. این یعنی که زنان وقتی به خانه شوهر می روند در قبال بیرون شدن خود تصمیم ندارند که خود بیرون بروند و یا خانه ای شوهر را ترک کنند فقط زمانی امکان پذیر است که زن را کفن بپوشند و جنازه اش را بیرون کنند این سنت دیرینه تاکنون برای زنان این سرزمین صادق است و جنبه ی عملی دارد بدون در نظر داشت زندگی یک انسان در حال تباهی و نابودی است و سالهاست که این پدیده ی شوم زنان را قربانی گرفته است و این مسئله تقریباً بصورت یک هنجار درآمده است. متأسفانه سنت ها، عرف و آداب مردم ما در این سرزمین هنوز به مقبولیت این روند ناپسند صحنه می گذارند.

خشونت خانگی یا آنچه Domestic Violence خوانده می شود، اشکال بسیار و مختلفی دارد، خشونت والدین نسبت به نوجوانان یا برعکس، خشونت خواهران و برادران نسبت به یکدیگر، خشونت شوهر نسبت به همسرش؛ اما بدون شک یکی از اشکال عمده و اصلی خشونت خانوادگی، خشونت علیه زنان است. این شکل از خشونت گسترش زیادی در جوامع دارد و نکته قابل تأمل آن است که به هیچ روی مختص به جوامع در حال توسعه یا طبقاتی خاص نیست، بلکه در همه جوامع اعم از غنی و فقیر، در بین همه اقشار و طبقات، کم یا زیاد دیده می شود. (سپیده دانایی، ۱۳۹۸، ص ۲۳)

به طور کلی سؤ رفتار خانگی زمانی میان زوج ها روی می دهد که یکی از آنها سعی می کند بر دیگری اعمال کنترل کند. سؤ رفتاری که شامل خشونت بدنی باشد، به خشونت خانگی موسوم است. ضارب با استفاده از ترساندن دیگری با تنبیه یا تهدید یا با خشونت بدنی تلاش می کند تا همسر خود را مطیع و مهار سازد.

خشونت خانگی که در درون خانواده ها و غالباً علیه زنان صورت می گیرد که بعنوان آزادی خشونت زناشویی زن توصیف شده است خشونت های کلامی و زبانی مانند تحقیر و هتاکی مانند بی توجهی، خشونت های اجتماعی، مانند محدود کردن روابط اجتماعی، خشونت های اقتصادی مانند محروم کردن از ارث و مالکیت و مستقل بودن در امور مالی و خشونت های

فیزیکی مانند ضرب و شتم و آزار و اذیت جسمی از جمله خشونت های اند که علیه زنان در خانواده ها صورت می گیرد. هرچند خشونت های فیزیکی و جسمی در خانواده ها نسبت به گذشته کمتر صورت می گیرد اما حالت روانی و تحقیر کردن زنان در حال افزایش است.

در تعریف خشونت های خانوادگی چنین آمده است: خشونت خانگی عبارت است از بد رفتاری با همسر که شامل بد رفتاری روانی مانند؛ ارباب، ترساندن، تهدید، تحقیر و انتقاد شدید و تند می شود همچنان خشونت بدنی، مانند سیلی زدن، لت و کوب کردن، تا استفاده از اسلحه، محروم ساختن از حقوق انسانی مثل تعلیم، تحصیل و فعالیت های اجتماعی و حمایت نکردن نیز از جمله خشونت های خانوادگی است.

خشونت خانگی عبارت است از بد رفتاری جسمی، جنسی و روانی، از قبیل منزوی کردن اجباری، تحقیر، محروم ساختن از حمایت، و تهدید به آسیب رسانی، زیر پا گذاشتن حقوق مربوط به تولید مثل نیز نمونه های از خشونت خانگی است. (اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۳۴)

گفتار چهارم: انواع خشونت علیه زنان

قانون منع خشونت علیه زنان و قانون منع آزار و اذیت زنان و کودکان دو سند مهم و معتبر می باشند که در سطح ملی، دولت افغانستان را مکلف می سازند تا در امر مبارزه علیه تبعیض و خشونت علیه زنان به صورت جدی اقدامات عملی نماید. تصویب این دو قانون از اساسی ترین اقداماتی است که دولت افغانستان در جریان چند سال گذشته، جهت رفع تبعیض و خشونت علیه زنان انجام داده است.

بر اساس ماده دوم هر دو قانون، هدف از تصویب آنها، تأمین حقوق قانونی و حفظ کرامت انسانی زن، حفظ سلامت خانواده و مبارزه علیه رسوم، عرف های ناپسند که سبب خشونت علیه زنان می گردد، فراهم کردن محیط مناسب و مسئولیت کاری و تعلیمی، حمایت از متضرر آزار و اذیت و قربانیان خشونت علیه زنان و تعقیب عدلی و قضائی مرتکبان جرم خشونت علیه زنان می باشد.

خشونت علیه زنان انواع گوناگونی دارد، اما در اینجا دسته بندی خشونت علیه زنان بر مبنای مصادیقی که در قانون منع خشونت علیه زنان، انجام شده است مصادیق رفتار خشونت علیه زنان را به دسته های همانند: خشونت فیزیکی، روانی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دسته بندی گردیده است که هر دسته به صورت فشرده ذکر می شود.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان خشونت علیه زنان را در دسته های مختلف تقسیم نموده است که بر اساس این تقسیمات خشونت های مثل خشونت فیزیکی، جنسی، اقتصادی، لفظی، روانی و سایر موارد خشونت را شامل می شود.

۱. خشونت فیزیکی (جسمی)

گسترده ترین نوع خشونت علیه زنان همانا خشونت فیزیکی و شایع ترین نوع خشونت علیه زنان به شمار می رود این نوع خشونت، قربانی را به صورت جسمی آسیب می رساند و به هرگونه رفتار غیر اجتماعی اطلاق می گردد که ممکن است از لمس کردن بدن زن آغاز شده و گاهی تا مرحله آزار و اذیت جسمی زن پیش برود.

اما آنچه در قانون منع خشونت علیه زنان به عنوان مصادیقی از خشونت علیه زنان آمده است عبارت اند از: لت و کوب، آتش زدن و یا استعمال مواد کیمیایی و سایر مواد خطرناک، مجروح و معلول نمودن، آزار و اذیت جنسی، کار اجباری و... را

شامل می شود که از مصادیق رفتار خشونت آمیز، خشونت جسمی و لت و کوب زنان گسترده ترین نوع خشونت علیه زنان می باشد. (عبدالقیوم آیتی، ۱۳۹۸)

۲. خشونت روانی

خشونت زبانی و روانی نیز از موارد شایع خشونت علیه زنان می باشد که کمتر به عنوان خشونت مورد توجه قرار می گیرد. این نوع خشونت نیز پیامدهای منفی زیادی بر روح و روان زنان قربانی می گذارد. تحقیر، دشنام و تهدید از اشکال رایج این نوع خشونت ها می باشد و هم چنان بی اعتنایی، توهین، تحقیر، محدودیت های زنان در محیط اجتماعی، خانه و محیط های کاری و آموزشی را نیز شامل می شود. (گزارش کمیسیون حقوق بشر، ۱۳۹۵، ص ۱۳)

به عبارت دیگر خشونت روانی یک نوع خشونت است که شرافت، آبرو، غرور و اعتماد به نفس زن را به صورت جدی مورد تعرض قرار داده و متأثر می سازد. این نوع رفتار کمتر به عنوان خشونت مورد توجه قرار می گیرد و آثار و پیامدهای منفی را بر شخصیت، روان، زندگی شخصی و اجتماعی زن دارد.

مصادیقی که در قانون منع خشونت علیه زنان به حیث خشونت روانی تصریح شده است، عبارت از: دشنام، تحقیر، مجبور نمودن به خود سوزی، خودکشی و یا استعمال مواد مضر، ازدواج با بیش از یک زن، انزوای اجباری و ... می باشد. خشونت های روانی که بر زنان اعمال می گردد، پیامدهای ناگواری دارد که عبارت از: سرخوردگی، اضطراب و استرس، ناامیدی، خود حقیر بینی، عقده نسبت به دیگران، از کار افتادگی ادراکی، از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسردگی ها و عدم کفایت زن در تدبیر منزل و گریز از مشارکت در امور اجتماعی، بازسازی رفتار خشونت آمیز در بچه ها، عدم کارایی زن در محیط کار و پناه بردن بر استفاده از دواهای روان گردان، پناه بردن به فالگیری و رمالی، از دست رفتن استعداد های زن و دست زدن به خودکشی و از دست دادن اعتبار اجتماعی و خانوادگی می باشد. (آیتی، ۱۳۹۸)

بدبختانه در کشور ما افغانستان این نوع خشونت ها به فرهنگ و عرف حاکم تبدیل شده است و زمانی این تابو شکنی ها به وجود می آید که ما همه اعم از مرد و زن به مثابه افراد انسانی در نظر گرفته شویم.

۳. خشونت جنسی

خشونت جنسی یکی از جدی ترین مشکلات زنان در سطح کشور است. زنان و دختران زیادی همه ساله قربانی این جنایت وحشیانه می گردند. با وجود آنکه آمارهای موجود از خشونت جنسی بسیار نگران کننده است و هرازگاهی مواردی از این گونه قضایا در رسانه ها نیز منتشر می شود، ولی این آمارها رقم واقعی این معضل را نشان نمی دهد، زیرا مسائل جنسی در بستر سنت های جامعه ای افغانی، حالت تابویی دارد و پرداختن به آن ها کراهت آور قلمداد می شود (گزارش حقوق بشر، ۱۳۹۵، ص ۱۲). خشونت جنسی به شیوه های مختلف همچون تجاوز جنسی، روابط نامعوم جنسی، توهین و تحقیر و بی حرمتی جنسی، و روسپی گری اجباری، سقط جنین اجباری و غیره اتفاق می افتد. تجاوز جنسی از موارد بسیار حاد و نگران کننده ای خشونت جنسی در افغانستان است. (گزارش کمیسیون حقوق بشر، ۱۳۹۵)

سؤ استفاده های جنسی، در اکثریت کشورها وجود دارد و در هر نقطه ای جهان دارای آمارهای مختلفی می باشد که از جمله مباحث جدید مورد توجه در گفتمان خشونت است که مقصود از آن سؤ استفاده جنسی از زنان و کودکان می باشد. مصادیق این نوع خشونت عبارت از تجاوز به عنف، آزار جنسی، مزاحمت و تماس بدنی، قاچاق زنان، فحشا و روسپی گری، تجارت

جنسی، بهره برداری تجاری (تهیه عکس و فیلم های مستهجن) اجبار به رابطه جنسی غیر مشروع و... می باشد. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۰-۱۲)

۴. خشونت فرهنگی

یکی دیگر از انواع خشونت علیه زنان، خشونت های است که ریشه در فرهنگ جامعه دارد که این نوع خشونت به نسبت ساختار، فرهنگ انسانی زن را قربانی می کند؛ زیرا قدرت گسترده ای که عرف و فرهنگ جامعه افغانستان به مردها اعطا کرده است، سبب می شود تا مرد خود را به عنوان رئیس خانواده احساس کرده و در حوزه خصوصی خانواده علیه زنان اعمال خشونت نماید.

نظام خانواده در افغانستان مردسالارانه است که در اعمال قدرت خانگی و سیاسی دست مردان باز است و از ویژگی های این نوع نظام برتری جنس مذکر در مقابل قوانین اجتماعی است و در چنین نظامی زن قیمومیت دایمی مرد است و به این ترتیب، استقرار فرهنگ مردسالارانه در جامعه افغانستان یکی از عوامل اساسی است که در به وجود آوردن ساختار فرهنگی و اجتماعی تبعیض آمیز و خشونت علیه زنان نقش تعیین کننده دارد. این دسته از خشونت مواردی از قبیل خرید و فروش به منظور یا بهانه ازدواج، نکاح اجباری، ممانعت از حق ازدواج یا حق انتخاب زوج، نکاح قبل از سن قانونی را در برمی گیرد. (آیتی، ۱۳۹۸، ص ۲)

۵. خشونت اجتماعی

ساختار اجتماعی بخشی از خشونت ها را بر زنان تحمیل می کند. بر اساس ساختار اجتماعی جامعه افغانستان مردان از قدرت بیشتر و زنان از قدرت کمتر برخوردارند. مصادیق خشونت های ساختار اجتماعی عبارت اند از مجبور نمودن به فحشا، ضبط و ثبت هویت زن قربانی و نشر آن به نحوی که به شخصیت وی لطمه وارد شود، آزار و اذیت، اجبار زن به اعتیاد به مواد مخدر، ممانعت از حق تعلیم، تحصیل، کار و دسترسی به خدمات صحتی و فعالیت های اجتماعی است بیشتر این خشونت ها علیه زنان متأهل انجام می شود که شامل ممانعت از کار، تحصیل، فعالیت های اجتماعی و فرهنگی است. (آیتی، ۱۳۹۸، ص ۲-۳)

خشونت فرهنگی در برابر زنان در افغانستان محدود به شیوه های یاد شده فوق نمی باشند، بلکه موارد دیگر خشونت های فرهنگی نیز وجود دارد که ریشه های آن را در فرهنگ و الگوهای فرهنگی جامعه می توان جستجو کرد. حق تعلیم و آموزش که در ماده ۴۳ قانون اساسی برای تمام اتباع افغانستان اعم از زن و مرد بصورت رایگان در نظر گرفته شده است، حق ازدواج که در ماده ۲۷ قانون منع خشونت علیه زنان تصریح شده است و حق دسترسی به تسهیلات صحتی که در ماده ۵۲ قانون اساسی برای همه بصورت رایگان در نظر گرفته شده است اما در جامعه سنتی افغانستان اینها از جمله حقوق اساسی افراد است که زنان و اطفال واجد شرایط در افغانستان هنوز هم بنابر دلایلی از آن محروم اند.

۶. خشونت اقتصادی

خشونت اقتصادی علیه زنان به گونه های متفاوت اتفاق می افتد و بنا بر سنت ها و عملکردهای ناهنجار حاکم بر جوامع افغانستان به شکل شدید ظهور می نماید که فقدان استقلال اقتصادی زنان یکی از مهمترین عوامل خشونت علیه زنان محسوب

می شود. این که وابستگی زنان به شوهران شان موجب می شود تا زنان در سطح اجتماع در موقعیت پایین تر نسبت به مردان قرار گرفته و به حضور و نقش آنان در تصمیم گیری های خانوادگی اهمیت داده نشود. در بسیاری از نقاط جهان، زنان به عنوان نیروی کار ارزان استفاده شده و چنین می پندارند که باید تا آخر عمر از خانواده خود مراقبت کنند بی آنکه امنیت اقتصادی داشته باشند.

خشونت اقتصادی زنان که شامل محرومیت زنان از دریافت نفقه، منع تصرف در اموال شخصی، عدم دسترسی به حق میراث، نپرداختن مهریه، منع تصرف در ارث و ممانعت از حق دریافت دست مزد آنان است. (گزارش کمیسیون حقوق بشر، ۱۳۹۵، ص ۱۵)

طبق قانون منع خشونت علیه زنان، مواردی چون، منع تصرف در ارث، منع تصرف اموال شخصی، نفی قرابت از عمده ترین مصادیق خشونت های اقتصادی علیه زنان می باشد. خشونت مالی یا اقتصادی به اشکال گوناگونی زندگی زنان را تحت تأثیر قرار می دهد که در زیر تعدادی از این موارد را می آوریم: محرومیت زنان از سواد و عدم دسترسی به فرصت های حرفه ای آموزشی، امنیت شغلی زنان در دوران بعد از رخصتی زایمان در خطر قرار می گیرد، زنان در عمل از دستمزد کمتری در محیط کار بهره می برند، شوهر مجوز شرعی و سنتی در اختیار دارد و می تواند با استفاده از آن مانع اشتغال همسرش شود، با وجودی که حقی بر مهریه دارند، اما چون طلاق حق مردان است، اغلب همین حقوق مالی را در بدل گرفتن طلاق می بخشند و دست خالی رها می شوند و اکثراً زنان شاغل تمام درآمد خود را طی سال ها که به خانه می برند خرج می کنند، در صورت وقوع طلاق یا مرگ شوهر یا ازدواج مجدد شوهر به شدت گرفتار فقر و تنگ دستی می شوند و در ایام کهن سالی تنها می مانند. (آیتی، ۱۳۹۸).

و از طرفی، بی سوادگی گسترده و فقدان تخصص موجب شده است که زنان همواره از لحاظ اقتصادی به همسران شان وابسته باشند که اقتصاد ضعیف و وابستگی کامل زنان را با مسائل عدیده مواجه کرده است. در واقع زنان افغانستان غالباً به آن نوع فعالیت های اقتصادی مبادرت میورزند که جنبه سنتی و غیررسمی دارد، مانند: قالین بافی یا کار در مزارع و مالداری که هیچ ثمره ای اقتصادی برای آنان ندارد. حتی آن عده از زنانی که شاغل هستند هرگز مالک پول و سرمایه ی خود محسوب نمی شوند. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۰۳)

۷. سایر خشونت ها (خشونت های پنهان)

خشونت در برابر زنان در افغانستان محدود به شیوه های یاد شده فوق نمی باشد، بلکه موارد دیگر خشونت نیز وجود دارد که ریشه های آن را در فرهنگ و الگوهای فرهنگی جامعه می توانیم جستجو نماییم.

با بررسی و تعمق بیشتر در انواع خشونت علیه زنان در خانواده و یا خشونت خانگی پرده از رازهای تجاوزهای جنسی و انواع دیگر خشونت های اخلاقی درون خانواده ها نیز برداشته می شود و مشخص می گردد که زنان قربانیان خواست های نامشروعی اند که به دلیل فقدان آگاهی اسلامی و انحراب اخلاقی مردان و حتی محارم شان به وجود آمده است. این مسائل به دلیل حساسیت های فرهنگی و اخلاقی غالباً به صورت راز باقی می ماند، می توان آن را خشونت های پنهان نام نهاد که همیشه به طور پوشیده باقی می ماند.

یافته ها نشان می دهند که نوع رابطه در خانواده نقش اساسی در تعیین میزان خشونت علیه زنان دارد که متأسفانه در کشور ما خشونت فامیلی و خانوادگی به شکل گسترده است از جمله در قریه جات به خاطر عدم آگاهی از حق و حقوق زنان در جامعه افغانستان که خشونت را جدی نمی گیرند. گرچند خشونت علیه زنان عواقب خوبی ندارد خشونت های فامیلی و خانوادگی زیاد که باعث خودکشی و خود سوزی هم می شود وجود دارد. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۰۴)

خشونت علیه زنان چه فزیکمی باشد چه روحی هردو خشونت است و در فرهنگ افغانی انواع خشونت علیه زنان را جزء حقوق مردان می دانند، بیشتر این خشونت ها علیه زنان متأهل انجام می شود که شامل ممانعت از کار، تحصیل، فعالیت های اجتماعی که در افغانستان رایج است، می باشد. با اینکه بررسی های خشونت نشان می دهند که خشونت ها در خانواده ها و در کل در سطح زندگی خانواده ها تأثیر منفی دارد اما تا حال در راستای جلوگیری از خشونت کار در خور و مناسبی از سوی ادارات مسؤول انجام نیافته است تا میزان خشونت ها کاهش یابد.

در قانون منع خشونت علیه زنان بسیاری از موارد جرم انگاری شده و مجازات برای جرم ها تعریف شده است اما آنچه که ما شاهد هستیم هنوز میزان خشونت ها کاهش نیافته است زیرا ادارات مسؤول در جهت تطبیق قانون کوتاهی به خرچ داده است و به نظر می رسد که کاهش خشونت ها فعلا وابسته به تلاش و پشتکار بیشتر زنان که در این راستا کار می کنند، می باشد و میدانیم که زنان بسیاری است که در راستای مبارزه علیه خشونت زنان قربانی شده اند و قربانی خواهند شد تا اینکه نتیجه ی مطلوب بدست آید.

افغانستان یک کشور جنگ زده است که با مشکلات فقر اقتصادی نیز دست و پنجه نرم می کند خشونت های رایج در این سرزمین که بخشی از آن به فقر نیز وابسته است را نمی شود نادیده گرفت، با توجه به سایر کشورها میزان خشونت در افغانستان بیشتر است با اینکه خشونت علیه زنان در سطح جهان گسترده است، به عنوان نمونه هند یکی از جمله کشورهای است که ازدواج های زیر سن در آن رایج است؛ طبق گزارش سازمان نجات کودکان که منتشر شده است در هر ۷ ثانیه یک دختر زیر سن ازدواج می کند که متأسفانه در افغانستان امروزی نیز با اینکه امار دقیقی در دست نیست اما ازدواج زیر سن بصورت بسیار گسترده رایج است. (اندیشه معاصر، ص ۲۲۵)

در افغانستان و در اکثر نقاط آن یک زن حامله بدترین دوران را می گذراند با اینکه به خدمات صحی دست رسی ندارد. آن چنان که باید تغذیه شود نمی شود و در خیلی از موارد حتی مجبور به انجام کارهای شاقه می شود و در حین ولادت شان به کلینیک های صحی مراجعه کرده نمی توانند به این دلیل که مشکلات مانند فقر، نا امنی و یا هم سنتی بودن جامعه باعث می شود که زنان به کلینیک های صحی مراجعه نتوانند در حالیکه زنان در بدترین شرایط زندگی قرار دارند و دوران حاملگی شان را در سخت ترین حالت سپری می کنند خانواده و یا همسران شان درک نمی کنند که یک زن حامله روح و روان آرامی ندارد و نیاز به رسیدگی و توجه دارد، بلکه توجه نمی شود حتی مواردی است که مورد خشونت های متواتر نیز قرار گرفته است.

مبحث دوم: مبانی نظری خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان را با یک دیدگاه و نظریه نمی توان تبیین نمود زیرا در بردارنده مجموعه ای از عوامل و پدیده ها است. به طور کلی دو دیدگاه اصلی در تبیین این پدیده وجود دارد یکی نظریه های روانشناختی و دیگری نظریه ها و تئوری های جامعه شناسی. تئوری های روانشناختی به شخصیت و ویژگی های شخصیتی توجه دارند و نظریه های جامعه شناختی بر جامعه و عوامل اجتماعی توجه بیشتری نشان می دهند. نظریه های جامعه شناختی مختلفی وجود دارد که به تبیین خشونت خانوادگی می پردازند که اکثر این نظریات مورد بررسی قرار گرفته شده است. (یعقوبی و روئوفی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳)

به این منظور، تحقیق حاضر می کوشد تا نظریه های مطرح در این خصوص از جمله نظریه منابع، نظریه یادگیری اجتماعی، نظریه پدرسالاری، دیدگاه شبکه و نظریه همسان همسری را در یک مدل نظری با هم ترکیب نماید و متغیرهای مختلف برآمده از هر یک از این نظریه ها را در ارتباط با یکدیگر و نیز در ارتباط با خشونت شوهران علیه زنان مورد بررسی قرار دهد. چه آنکه، دستیابی به مدلی که تبیین های اجتماعی و فرهنگی خشونت شوهر علیه زن را در بر گرفته و آن ها را ارتقا دهد برای بررسی خشونت شوهران علیه زنان در کشور مان مفید خواهد بود.

با اینکه میدانیم خشونت موضوع تک علتی نیست، دانشمندان پیرامون آن و به خصوص خشونت علیه زنان زمینه ی فکری و روش یکسانی درباره تحلیل این موضوع نداشته اند. مواردی مانند ساختار نابرابر قدرت در روابط زن و مرد، جنسیت، الگوهای فرهنگی، سنت های غلط حل اختلافات، قصور دولت ها، تأثیر سوابق کودکی، تأثیر رسانه ها، تحریک قربانی خشونت، استفاده از الکل، دسترسی به سلاح سرد و گرم و ویژگی های شخصیتی مرتکبان خشونت را از جمله عواملی می دانند که منجر به بروز خشونت علیه زنان می شوند. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۴)

در ذیل به چند نمونه از این نظریه ها پرداخته می شود:

گفتار اول: نظریه منابع

ویلیام گود اولین کسی بود که این نظریه را در مورد خشونت خانگی مطرح کرد. از نظر گود خانواده مانند هر نظام اجتماعی دیگر دارای سلسله مراتبی از اقتدار است. هر کسی که به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد می تواند دیگر اعضا را به فعالیت جهت هدف خود مجبور کند. بر اساس این نظریه هر چه منابع در دسترس افراد بیشتر باشد کمتر از دیگران به اعمال قدرت به روش خشونت فزینی دست می زنند. زیرا منابع متعدد دیگری دارند که از طریق آنها قادر به اعمال قدرت هستند. اما افرادی که در رتبه پایین اجتماعی- اقتصادی هستند از زور بدنی استفاده می کنند چون سایر منابع در اختیارشان برای رسیدن به هدفشان ناکافی است.

در نظریه منابع، خشونت منبعی مثل پول و صفات فردی است که برای جلوگیری از اعمال ناخواسته یا اعمال رفتارهای مورد نظر به کار می رود. هر چه منابع در دسترس افراد بیشتر باشد توانایی فرد برای استفاده از قدرت بیشتر می شود و بنابراین احتمال کمتری می رود که از خشونت استفاده کند. خشونت بایستی به عنوان یک منبع غایی در نظر گرفته شود زیرا زمانی از آن استفاده می شود که سایر منابع در رسیدن به اهداف مورد نظر کافی نباشد (همتی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۲). خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگر دارای نظام اقتداری است و هر کس به منابع مهم خانواده (مانند شغل، تحصیلات، درآمد، مهارت و اطلاعات) بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد می تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادار کند و تصمیم گیری های مهم با او می باشد. (اعزازی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵-۱۰۷)

به گونه‌ی دیگر هر یک از همسران که در خانواده به منابع و سرمایه‌های بیشتری دسترسی داشته باشد، میتواند سهم بیشتری در تصمیم‌گیری داشته باشد. بنابراین افزایش منابع قدرت برای زنان خود عامل مهمی برای مقابله با خشونت مردان علیه آنان می‌باشد. (شادمانی، ۱۳۹۶، ص ۷۰)

گفتار دوم: نظریه اقتدار (پدر سالاری یا مرد سالاری)

یکی از نظریاتی که سلطه‌ی مردان به زنان را تبیین می‌کند، نظریه مرد سالاری می‌باشد که در آن سلسله مراتب قدرت به اساس نظام اجتماعی است. منظور از پدر سالاری اقتدار پدر، شوهر، مرد ارشد خانواده، بزرگتر خانواده شبکه‌ی خویشاوندی است؛ سلطه‌ی ارباب بر غلامان، رعیت و افراد آزاد، سلطه‌ی ارباب بر خدمتکار و سلطه‌ی شاهزاده مذکر، کارگزار دربار و درگاه، ملازمان دربار، ارباب رجوع و رعیت خراج گزار، سلطه‌ی مالک موروثی و شاهزاده بر دست نشانندگان است. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۵)

نظریه‌ی پدر سالاری، خشونت شوهر علیه زن را نتیجه‌ی نظم اجتماعی سنتی و ساخت پدرسالارانه‌ی خانواده که به واسطه‌ی ایدئولوژی پدرسالارانه تقویت می‌گردد، می‌داند. بر اساس این نظریه، سلسله مراتب نظم پدرسالارانه دسترسی افراد یا گروه‌های خاصی را به منابع کمیاب از پیش مقدر می‌نماید. از آنجا که جامعه‌ی پدرسالارانه بر پایه بعد جنسیت بنا نهاده شده است، پایگاه هر کدام از جنس‌ها بر پایه انتظارات جنسیتی قوام یافته و این گونه خدمت در خانه مختص زنان و بقیه آمال، علایق و آرزوهای بشری متعلق به مردان است. از این دیدگاه، پایگاه و وضعیت زنان در خانواده بازتاب پایگاه و وضعیت زنان در جامعه است. همان گونه که ساخت قدرت در خانواده حالتی از ساخت کلی قدرت در جامعه‌ی است که سلطه‌ی مردان را تثبیت می‌کند، ساخت خشونت دیدگی و ستم دیدگی در خانواده نیز از ساخت جامعه‌ی است که خشونت سلطه‌ی مند را روا می‌دارد.

به اساس این نظریه زنان بر مبنای مشیروعت سنتی زیر سلطه‌ی مردان قرار دارند. بر اساس سنت‌های رایج، پدر، شوهر و مردان جامعه سرپرست زنان بوده و حق مالکیت بر آنها را دارند. احساس مالکیت بر زنان در بسیاری از رفتارهای اجتماعی وجود دارد و بسیاری زنان این را احساس نمی‌کنند که در زیر سلطه‌ی مردانه قرار دارند؛ زیرا این شرایط را طبیعی می‌دانند. چنانچه مردان نیز اقتدار و قدرت، سرپرستی و قیومیت را حق خود می‌دانند.

گفتار سوم: نظریه یادگیری اجتماعی

در دهه ۱۹۹۰ باندورا بیان می‌کند خشونت نوعی صورت آموخته شده از رفتار اجتماعی است. فراگیری خشونت معمولاً تحت شرایط مستقیم (تنبیه یا تشویق) و مشاهدات فردی انجام می‌پذیرد و می‌تواند نتیجه تجارب شخصی یا فردی یا بر گرفته از نتایج مترتب بر رفتار دیگران باشد. برای تبدیل رفتار مشاهده شده به رفتار از سوی فرد، لازم است آن رفتار در ذهن فرد ثبت شود. (شادمانی، ۱۳۹۶، ص ۶۹)

نظریه یادگیری اجتماعی مبتنی بر این فرض اساسی است که انسانها رفتارهای شان را از طریق مشاهده رفتارهای اجتماعی دیگران و الگو قرار دادن آن چه آنها انجام می‌دهند یاد می‌گیرند. فرایندهایی که کانون این نظریه قرار دارد مدل بندی یا به اصطلاح دیدن و عمل کردن نام دارد که در آن فرد رفتارهای شناختی و اجتماعی را از طریق مشاهده‌ی پاداشها و مجازاتهای اعمال شده، تقویت می‌شود. (همتی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۲)

عده ای دیگر در مقابل ذاتی بودن پرخاشگری اعتقاد دارند که فکر ذاتی بودن پرخاشگری برای انسان خطرناک و مخرب است زیرا داشتن چنین فکری سبب می شود که پرخاشگری مانند میل به غذا یک واکنش اجتناب ناپذیر تلقی شود بنابراین انسان در کنترل یا کاهش آن نمی تواند نقش داشته باشد بنابراین، این دیدگاه مبتنی بر یادگیری است. یعنی رفتارهای انسان تابع یادگیری و شرایط و موقعیت های بیرونی است. یادگیری از طرق مختلف همچون مشاهده، تقلید، شرطی سازی حاصل می شود. از نظر این دیدگاه پرخاشگری ذاتی نیست بلکه اکتسابی است و از تعامل بین اعضای خانواده و جامعه کسب می شود. در این راستا نقش تعلیم و تربیت، خانواده، محیط اجتماعی، رسانه های گروهی بسیار با اهمیت است. بخش اعظم تحقیقات از چشم انداز یادگیری اجتماعی صورت گرفته است. بیشتر روان شناسان نقطه نظر تیره و بد بینانه پرخاشگری «طبیعت آدمی» را نمی پذیرند. آنان در عوض اهمیت عوامل محیطی، اجتماعی و یادگیری را در تنظیم رفتار پرخاشگرانه مورد تأکید قرار می دهند (باندورا، ۱۹۸۳؛ بارون، ۱۹۷۷؛ برکووتیس، ۱۹۶۲). همچنین این گروه دلایل فراوانی را مبتنی بر اینکه پرخاشگری منشأ غریزی و ذاتی نمی تواند داشته باشد ارائه داده اند به همین دلیل از نظر اجتماعی هم قابل آموزش هم قابل پیشگیری و کنترل است. (فتاحیان، ۱۳۹۶، ص ۳۴)

گفتار چهارم: نظریه هماهنگی فرهنگی

این نظریه بر این باور است که خشونت تابع سایر هنجارهای اجتماعی است و در هماهنگی با آنها نابرابری توزیع قدرت، سلسله مراتب جنسیتی را تحقق می بخشد؛ زیرا در فرهنگ مذکور، پرخاشگری و حاکمیت مردان در قبال انفعال و تابعیت زنان پذیرفته شده و نمی تواند از آنها سر باز زند. در جوامع پدسالار کاربرد قدرت به منظور ثبات و برقراری امتیازات مردان دارای مشروعیت است. از اینرو خشونت ابزاری است که برای نظارت و کنترل استفاده می شود. انواع خشونت در جامعه ای این چنینی دارای مشروعیت بوده و در صورت انجام آن انگشت انتقاد بر عاملین بلند نمی شود. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۶)

سرمایه فرهنگی متفاوت می تواند یکی از عوامل مؤثر بر نگرش مردان به خشونت علیه زنان باشد که از طریق فرایند جامعه پذیری اعمال نفوذ می کند. سرمایه فرهنگی بدون کوشش شخصی کسب نمی شود و به ارث برده نمی شود، بلکه از جانب عامل کار طولانی، مداوم و پیگیر یادگیری و فرهنگ پذیری را می طلبد با هدف جزئی از خود کردن، از آن خود کردن، آن را به قالب خود کشیدن، به عنوان چیزی که وجود اجتماعی او را تحول می بخشد.

فرضیه هماهنگی فرهنگی، ارزشهای اساسی یک جامعه و پدیده اجتماعی مانند «خشونت» را مرتبط به یکدیگر می داند. هر قدر جامعه استفاده از خشونت را برای رسیدن به اهداف جذابتر تبلیغ کند احتمال مشروعیت بخشیدن به آن در ابعاد دیگر اجتماعی افزایش می یابد. بر اساس این دیدگاه مناسبات فرهنگی، نابرابری میان زن و مرد و جایگاه زن در خانواده و جامعه همچنین تقسیم کار جنسیتی همه و همه محصول فرهنگ و باورهای فرهنگی است.

گفتار پنجم: نظریه همسان همسری

در نظریه همسان همسری، همسرگزینی جور یا متناسب صورت نمی پذیرد، دو انسان با دو فرهنگ متفاوت با یکدیگر قرار می گیرند، چون سازش فکری ندارند، عواطف آنها رو به سردی می گذارد و روابطی که بر پایه ی تعامل گسسته می دهد. به زعم او، هنگامی که دو همسر همسوگرا هستند، یعنی همانند یا مکمل یکدیگرند، رفتار و انتظارات هر دو تحت تأثیر

مجموعه ارزشی و هنجاری مشابه قرار می گیرند. در مقابل تعلقات زوجین می تواند ناهمسوگرا باشد، یعنی هر یک به گروهی خاص و متمایز تعلق داشته باشد و تعلق خود را نیز بدان حفظ نماید. رفتار و انتظارات زوجین تحت تأثیر مجموعه های متمایز ارزشی و هنجاری قرار می گیرد (ساروخانی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۲-۱۳۱). همسانی میان دو زوج نه تنها آنان را به سوی یکدیگر جذب می کند بلکه پیوند زناشویی آنان را استوارتر می سازد. در حالی که ناهمسان همسری باعث می شود زوجین هر یک به گروهی خاص گرایش داشته باشند و در واقع می توان گفت سطح تحصیلات و تفاوت سنی می تواند با خشونت رابطه داشته باشد چون نگرشها و انتظارات با هم متفاوت است و درک متقابلی از هم ندارند که سرچشمه ای کشمکش های خانوادگی بوده، ارتباطات آنها به تدریج سرد می شود و زمینه بروز خشونت در محیط خانواده افزایش می یابد. (بعقوبی و رؤفی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۴-۱۲۵)

در دیدگاه شبکه هر خانواده قسمتی از یک شبکه بزرگ خویشاوندی محسوب می شود که در تعامل با سایر افراد و خانواده ها قرار دارد. هر چه دخالت اطرافیان در روابط اجتماعی زوجین بیشتر باشد امکان بروز خشونت نیز افزایش می یابد. در نظریه همسان همسری همچنان که از اسمش مشخص است بر همسان بودن زوجین از لحاظ تحصیلی، سنی و پایگاه اقتصادی و اجتماعی تأکید می شود هر چه زوجین فاصله بیشتری با هم داشته باشند امکان خشونت در روابط شان بیشتر می شود (سلیمانی، ۱۳۸۱، ص ۳۸). به این ترتیب دسترسی یا نداشتن دسترسی به منابع ارزشمند، تجربه خشونت در خانواده پدری و یادگیری آن، پذیرش سلطه و اقتدار مرد در خانواده، دخالت اطرافیان و غیرهمسان گزینی بر خشونت علیه زنان تأثیرگذار است.

گفتار ششم: نظریه کج رفتاری

همانطوریکه نابرابری قدرت در جامعه بر کیفیت زندگی مردم تأثیر می گذارد کیفیت و انواع کج رفتاری هم از این موضوع متأثر می شود. قدرت خود می تواند موجبات کج روی را فراهم سازد (سروستانی، ۱۳۸۹). کج رفتاری به معنای تخلف عمدی از هنجارها یا مجموعه هنجارهای معینی می باشد که در جامعه پذیرفته شده است (سروستانی، ۱۳۸۹). کج رفتاری فقط به نحوه ای عملکرد فرد مربوط نیست، بل به فعالیت های گروه ها نیز مربوط می شود. به افرادی که از هنجارهای پذیرفته شده فراتر می روند کج رفتار گفته می شود. افراد کج رفتار عموماً ضمانت های اجرایی رسمی و غیررسمی هنجارها را نادیده می گیرند. این نظریه سه دلیل عمده را برای وجود چنین شرایطی ارائه کرده است.

در این نظریه بیان می شود که گاه افراد قربانی خشونت، زمینه ظهور خشونت را فراهم می کند و گاه برعکس این قضیه که غالباً در کشور ما معمول است و بیشتر مردان بر اساس تفکر سلطه گرایانه ی شان بر زنان می تازند و زنان را مورد خشونت قرار می دهند. به طور نمونه زمانی که زن، همسرش را فاقد توانایی خطاب می کند و یا مدام لجاجتی می نماید و یا انعطاف لازم را در زندگی خانوادگی نشان نمی دهد، در واقع او را تحریک به خشونت کرده و زمینه خشم و پرخاشگری را فراهم می سازد. البته این بدین معنا نمی باشد که رفتار خشونت آمیز مرد در خانواده، توجیه شود، زیرا نفس رفتار خشن به هر دلیلی که باشد نادرست و نامعقول است.

الف) کج رفتاری قدرتمندان قویتر است.

ب) قدرتمندان فرصتهای انحرافی بیشتری در اختیار دارند و در استفاده نامشروع از فرصت ها دست قدرتمندان بازر است.

ج) قدرتمندان کمتر مورد کنترل اجتماعی قرار می گیرند. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۸)

مردان قدرت اجتماعی بالاتری را در دست دارند، از اینرو مورد آزار قرار دادن زنان توسط آنان کمتر جدی گرفته شده و مورد بازخورد نیز قرار نمی‌گیرد. به اساس نظریه های جامعه شناختی جرم و کج روی ساخته ای جامعه بوده و در تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند. ساترلند جرم را به چیزی ربط میداد که آن را تفاوت در همنشینی می‌نامد (کاوه و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۱۲). افراد از طریق هم نشینی با کسانی که حامل هنجارهای مجرمانه اند، کج رفتار می‌شوند. از دید این نظریه فعالیت های مجرمانه درست مثل پیروی از قانون آموخته می‌شوند و به همان اندازه در پی دستابی به نیازها و ارزشهای مشابه هستند. تقلید پسران و مردان از گروه های آزار دهنده و در پی رسیدن به اهدافی چون لذت، حس افتخار و قدرت نمائی در این نظریه می‌تواند جای داشته باشد.

گفتار هفتم: نظریه سادیسم باستانی

اریک فروم روان کاو بلند آوازه و نویسنده برجسته کتابی دارد به نام «دل آدمی و گرایش به خیر و شر» فروم در این کتاب سوال جالبی مطرح می‌کند و آن اینکه؛ «چرا علی‌رغم مشاهده ای درد و فلاکتی که جنگ و اسلحه بار می‌آورد باز هم انسان تمایل به خشونت دارد؟». در ادامه خود نویسنده پاسخ می‌دهد که «علاقه به مرگ به اندازه ای علاقه به زندگی در فطرت انسانها وجود دارد و دل آدمی حاوی نوعی سادیسم باستانی است». از نظر او جوامع می‌توانند بیمار و مرگ اندیش شوند. ویژگی افراد مرگ اندیش گرایش شدیدشان به زور است. زوری که انسان را به موجودی قاتل و بی رحم تبدیل می‌کند. فروم استدلال می‌کند که جامعه ای که میل به خشونت در آن افزایش می‌یابد به تدریج تمایل پیدا می‌کند تا خلای درون خود را که در واقع خلای زندگی است، با ناسونالیسم و نژاد پرستی پر کند. خودش را مرتبط به تحسین برانگیزترین گروه عالم می‌سناید و دیگری را از نظر نژادی حقیر فرض می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که خشونت علیه زنان نیز منشأ در چنین حالتی داشته و مردان چون خود را جنس برتر می‌انگارند تمایل به رفتار خشونت آمیز علیه زنان داشته و حتی گاهی خود زنان هم به دلیل داشتن این بیماری خشونت را بر هم‌نوع خود روا می‌دارند. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۹)

روان پریشی های کارکردی و بیماری های متابولیک و عصب شناختی از جمله عوامل روانی خشونت است. شیوع خشم های انفجاری اعم از روان زاد یا عضوی می‌تواند خلق و خوی فرد را غیر قابل کنترل سازد. بیماران روانی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) دسته ای که از زمان کودکی و نوجوانی رفتار پرخاشگرانه دارند.

ب) کسانی که در کودکی و جوانی مشکل نداشتند، ولی بعدها به دلیل آسیب های مغزی و اختلالات متابولیکی با انفجارات خشم مواجه می‌شوند.

به نظر روان شناسان آسیب های مختلف مغزی، احتمال توسل افراد به خشونت را افزایش می‌دهد (باک، ۱۹۸۸). همچنین مشخص شده است که نواحی خاصی از مغز مانند ناحیه آمیگدالا (یکی از برجستگی های گرد سطح پایین مخچه جانبی) در پرخاشگری دخالت دارد لذا یکی از ابعاد مهم خشونت بعد فزیولوژیک آن است که به خلقت هر فرد برمی‌گردد و در اختیار وی نیست.

از دیگر عوامل روانشناختی خشونت، اختلالات شخصیتی است. فرد خشونت گر، فردی است که اختلالات شخصیتی مرزی و ضد اجتماعی دارد. مشاهده شده است که مردان خشونت طلب عزت نفس پایین دارند و خود پنداره آنها نیز آسیب پذیر می‌باشد. این افراد معمولاً از نظر شخصیتی دگر آزار، انفعالی، مستعد معتاد شدن، دارای حسادت مرضی و وابسته هستند. افراد

خشونت طلب دچار نوعی تضاد شخصیتی هستند. این تضاد در حوزه رفتار، آنها را در نیل به یک رفتار سالم برای برقراری ارتباط با دیگران باز می‌دارد، لذا متوصل به خشونت می‌شوند. فرد مهاجم صرفاً زمانی از اعمال خشونت امتناع می‌کند که از واکنش طرف مقابل با درجه بیشتری از خشونت اطمینان داشته باشد و در غیر این صورت تلقی مثبتی از خشونت دارد. کاپلان و سادوک (۱۹۹۴) بیماریهایی همچون کودک‌خواهی، مرده‌خواهی، دگر آزاری، آزار جسمی و جنسی، هرزه‌گویی و نظربازی را جزء اختلالات پارافیلیائی معرفی می‌کنند و معتقدند ارضاء میل جنسی برخی افراد همراه با اصرار، تکرار و ناراحتی است. به طور مثال در اختلال پارافیلیایی دگر آزاری جنسی، فرد، مرتکب تجاوز به عنف شده و این عمل، معمولاً منجر به قتل مفعول جنسی می‌شود.

فروم معتقد است که در چنین جامعه نصیحت و نیت خوش روشنفکران و زندگی اندیشان هر چند کمرنگ، اما شعله‌ای است که نباید خاموش شود. او از روزگار سیاهی می‌گوید که آدمی هر چه تلاش می‌کند، باز هم «زور» مرگ اندیشی قویتر است. اما چه می‌توان کرد، فروم می‌گوید «دل آدمی گر چه ممکن است سخت شود؛ اما هرگز عاری از انسانیت نمی‌شود» وی زندگی اندیشی را نسبت به مرگ اندیشی ارجحتر می‌داند. (فروم، ۱۳۸۷)

گفتار هشتم: نظریه فمینیستی

صاحب نظر این دیدگاه معتقد است که دلیل اصلی خشونت وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است. در نظم اجتماعی پدرسالارانه، مردان از طریق سلطه بر زنان و انحصار نهادهای اجتماعی، موقعیت برتری نسبت به زنان پیدا کرده‌اند و فرمان برداری زنان از طریق مردان و نهادهای مسلط مردانه نهادینه شده است فمینیست های تندرو اعتقاد دارند که خشونت علیه زنان به هر شکل، محصول فرهنگ مردسالارانه است که در آن مردان هم بر نهادهای اجتماعی و هم بر جسم زنان کنترل دارند.

این ساختارهای اقتداری در سلسله مراتب سازمانی، نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی قابل مشاهده هستند. به علاوه جهان بینی هایی در جامعه تبلیغ می‌شوند که بر مشروعیت این نابرابری تأکید دارند (ابوت، ۱۳۹۳، ص ۳۱). آنچه محققان دیدگاه فمینیستی در خشونت نسبت زنان و کودکان مشاهده می‌کنند رفتار یک فرد نسبت به یک زن نیست، بلکه از دیدگاه آنها خشونت در میان تمام مردان انعکاس یافته و آشکارسازی نظامی از حاکمیت کلیه مردان جامعه بر کلیه زنان است که در شکل تاریخی و مقایسه‌های تطبیقی دیده شده است. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۰)

فمینیست های امریکایی بر پشتیبانی قوانین اجتماعی در مقابل رفتار خشونت آمیز اعتراض می‌کنند؛ زیرا عاملان خشونت به ندرت مجازات شده و در مواردی، گناه رفتار خشونت آمیز به دوش قربانی گذاشته می‌شود. (اعزازی، ۱۳۸۰)

از دیدگاه فمینیست های لیبرال، تقسیم کار جنسی باعث شد که زنان در حوزه خصوصی و مردان در حوزه عمومی قرار گیرند. به گفته ی «ریتزر» عرصه خصوصی رشته بی‌پایانی از توقعات، وظایف خانه داری بی‌اجر و مزد که بدون ارزش و بی اهمیت تلقی می‌شوند، مراقبت از کودکان و خدمات عاطفی، عملی و جنسی به مردان را برای زنان در بر می‌گیرد. پادشاهای راستین زندگی اجتماعی، مانند؛ پول، قدرت، منزلت، آزادی، فرصتهای رشد و بالا بردن ارزش های شخصی را باید در عرصه ی عمومی جستجو کرد که در اختیار مردان است. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۱)

گفتار نهم: نظریه اجتماعی شدن

نظریه ولفنه و گلز بیشتر به زمینه های اجتماعی شدن صحنه های خشونت آمیز تأکید دارد. ولفنه و گلز در سال ۱۹۹۳ تحقیقی را انجام دادند که کاربردی تر از سایر نظریات است. آنها معتقدند بر اساس تحقیقات کمی و پیمایشی خود دریافتند که عواملی چون فقر، بیکاری، ضعف فرهنگی، رسانه ها، کسانی که خشونت را در خانواده و جامعه تجربه کرده اند و رفتار تبعیض آمیز والدین علیه فرزندان باعث به وجود آمدن خشونت در جامعه می شود. لذا برای درمان خشونت باید عوامل خشونت را دقیقاً شناسایی نموده و اقدام به درمان و ایجاد تغییرات در آن نمایند. (برهانی، ۱۳۹۸)

اجتماعی شدن فرآیندی است که به انسان راه های زندگی کردن در جامعه را می آموزد شخصیت می دهد و ظرفیت های او را در جهت انجام وظایف فردی و به عنوان یک عضو جامعه توسعه می بخشد. در آغاز زندگی کودک فرا می گیرد که چه رفتارهایی از او انتظار می رود و او دارای چه شخصیتی است (کوهن، ۱۳۸۶، ص ۷۸). افراد خود را بر اساس خواست ها و ارزش های جامعه تطبیق داده و نقش های خود را در طول اجتماعی شدن می آموزند. براین اساس، جامعه پذیری جنسیتی به معنای آموختن و درونی کردن رفتارهایی است که جامعه به اساس جنس بیولوژیک فرد اعم از زن و یا مرد از او انتظار دارد و برای وی مناسب می داند. در میان نظریه پردازان جامعه پذیری جودیت باتلر نقش عمده دارد. باتلر در کتاب خویش بنام «آشفته گی جنسیت» به این عقیده است که جنسیت به طور اجتماعی ساخته می شود و تفاوت در شیوه ی رفتار زنان و مردان به علت تفاوت در جامعه پذیری جنسیتی است. (باتلر، ۱۳۸۶، ص ۴۶)

شیوع پدیده ی خشونت در عرصه عمومی با استفاده از نظریه ی جامعه پذیری جنسیتی اینگونه قابل توضیح است که پسر ها از نوجوانی می بینند که مردان می توانند به راحتی و بدون هیچ مانعی در اماکن عمومی برای زنان مزاحمت ایجاد کنند و هنگامیکه در گروه همسالان هستند؛ این رفتار نشانه ای از بزرگی و مردانگی تلقی می شود. بنابراین در طول جامعه پذیری پسران این رفتار را آموخته و در گروه همسالان تقویت می گردد. از سوی دیگر تجربه های متعدد زنان در این زمینه باعث شده است که آزار را امری طبیعی قلمداد کرده و برای اینکه بیشتر مورد مزاحمت قرار نگیرند، سکوت کنند. در نتیجه رفتارهای مزاحمت آمیز توسط مردان شایع شده و نسل در نسل انتقال می یابد. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۳)

گفتار دهم: نظریه زیستی (زیست محیطی)

در این نظریه امکان بروز خشونت به ویژه علیه کودکان تحلیل می شود. این نظریه جامعه پذیری کودکان را در سه سطح بیان می کند. محیط بی واسطه، شبکه های اجتماعی و نظام جهان بینی خانواده به عنوان محیط زیست کودک نقش مهمی در یادگیری آن دارد. نحوه ارتباط خانواده با محیط بیرونی شاخصی برای سنجش میزان به ثمر رسیدن جامعه پذیری است. اگر خانواده نتواند با محیط بیرونی ارتباط مناسب برقرار کند. امکان بروز خشونت به ویژه علیه کودکان به وجود می آید. در این نظریه تفسیرهای اجتماعی این عمل را مقبول نشان می دهند. معمولاً والدین زمانی کودک خود را تنبیه می کنند که نظام هنجاری آنها را به این کار تشویق کند یا سازمان های حمایتی و اجتماعی، آنها را در زمینه مشکلات تربیتی کودکان راهنمایی نکنند و باری از دوش والدین بر ندارند لذا خشونت به این طریق نهادینه می شود. (حسن پورازغدی، و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۴۶)

گفتار یازدهم: نظریه ژنتیکی (ذاتی)

یکی از قدیمی ترین تبیین های نظری در باب خشونت، نظریه خشونت ذاتی است که رویکرد غریزی به خشونت دارد و تأکید می کند موجودات انسانی برای بروز رفتارهای خشن، از پیش به طور ذاتی برنامه ریزی شده اند. از جمله حامیان این نظریه، زیگموند فروید است. مطابق این تیوری نحوه انگیزش نیروهای درونی توسط «خود» شکل می گیرد. تأکید بر «خود» از آن جهت می باشد که «خود» اولین ساز و کار کنترل در مقابل ظهور انگیزه ها و رفتارهای خشونت آمیز است. (فتاحیان، ۱۳۹۶، ص ۳۳)

گونداد لورنس دیدگاهی شبیه خشونت ذاتی دارد که منشا بروز خشونت انسانی را غریزه جنگ طلبی انسان می داند. به اعتقاد او این غریزه در طی دوره تکامل انسانی توسعه می یابد و علت این امر سودمندی خشونت برای بقای انسان می باشد. در نظریه هایی که خشونت را ناشی از تمایلات و خواسته های درونی می داند، امکان پیشگیری خشونت انسانی وجود ندارد، لذا نفی و نابودی چنین خشونتی امکان پذیر نیست و صرفاً این خشونت را می توان کانالیزه نمود تا آسیب کمتری به دیگران وارد شود. (لورنس، ۱۹۹۶)

جنسیت ها از جنبه بیولوژیکی آشکارا از هم متفاوت اند، چون هر یک از تجهیزات فیزیکی خاصی که لازمه ایفای نقش شان در تولید مثل نوع انسان است برخوردارند. این خصوصیات کالبد شناسی مشخصه های اولیه جنسیتی نامیده می شوند و هنگام تولد یک کودک موجود اند. بعد از آن مشخصه های ثانوی جنسیتی قرار دارند؛ اینها با بزرگ شدن کودک رشد می کنند و هنگام رسیدن جوان به بلوغ کامل می شوند. در همین جاست که مردانگی و زنانگی شکل گرفته و ساده ترین نوع تقسیم بندی آدمها، تقسیم شان به دو گروه مذکر و مؤنث به وجود می آید. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۴)

نگرش تفاوت زیستی زنان و مردان ریشه تاریخی دارد. طوریکه افلاطون همدردی، سر خوشی، غم، حرص، خشم و سایر احساسات را برای زنان مناسب و برای مردان ناشایست می دانست. وی تشخیص داد که عاطفه هم در مردان و هم در زنان طبیعی است و درباره ی «اشتیاق طبیعی» مرد و میل به بیرون ریختن اندوه از طریق گریه و سوگواری سخن گفته است. او فکر می کرد بشر اگر بخواهد خوشبختی و خوبی هایش را فزون کند «احساسات» باید زیر تسلط مردها قرار داشته باشد. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۴)

وی «منطق» را نقطه ای مقابل «عاطفه» میدانست و فکر میکرد بهترین راه اداره و دفاع نظامی از کشور این است که مردان همه احساسات زنانه را از طریق محکم، خون سرد و منطقی بودن از وجود خود دور کنند. طوریکه ناپلیون نیز گفته است؛ «اشک در زن سبب تسکین آلام درونی می شود؛ ولی در مرد، مردانگی را تباه می کند» (احسانی، ۱۳۸۶، ص ۳۹۶). افلاطون اگر چه با جرأت فراوانی از ورود زن به هر کاری و از هر برابری زن و مرد در همه موقعیت ها پشتیبانی می کرد، لیکن همواره خداوند را سپاس میگفت که مرد آفریده شده است. (دوران، ۱۳۷۳، ص ۱۴۸)

گفتار دوازدهم: نظریه تضاد

طبق این نظریه ریشه خشونت در تضاد منافع است. رفتارهای خشونت آمیز بدون تضاد منافع نه ضرورت می یابد و نه کاربردی است. جامعه شناسی نوین نشان می دهد که تفاوت و تضاد علایق در خانواده بخشی از ساختار خشونت است (درویش پور، ۱۳۷۸). گرچه تضاد و خشونت همزمان اتفاق می افتد اما تضاد لزوماً منجر به خشونت نمی شود. حقیقت آن است که بسیاری از تضادهایی که با خشونت همراه می شود ضرورتی برای بروزشان نیست. بلکه نشان می دهد کسانی از خشونت

استفاده می کنند که نمی توانند به راهکار بهتری فکر کنند و اعتقادشان این است که خشونت تنها روش انتخابی موجود است. (حسن پوراز غدی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۴۶)

گفتار سیزدهم: نظریه کارکرد گرایی

از منظر کارکرد گرایی، خانواده گروهی است که در آن افراد با جنسیت ها و گروه های سنی متفاوت در ارتباط با یکدیگر قرار می گیرند. در این گروه سلسله مراتب بر اساس تخصص یا صلاحیت و لیاقت تعیین نمی گردد بلکه بر پایه جنسیت، سن و قدرت اقتصادی است. وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می شود این تضادها ویژگی ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می برد و در نتیجه باید آنها را از سر راه برداشت. رفع تضادهای خانوادگی با استفاده از ابزار قدرت و در مواردی از راه خشونت امکان پذیر می گردد. (سیده بتول حسن پوراز غدی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۴۷)

برخلاف نگرش فمینیست ها، نظر کارکرد گرایی در مورد خشونت خانوادگی توجیه کننده ی خشونت است. از این رو، هر اقدام در راستای رفع تضادهای خانوادگی، اگر چه با استفاده از قدرت و در مواردی، از راه خشونت باشد، موجه و ضروری است (اعزازی، ۱۳۸۰، الف: ۶۹). از این رو، در دیدگاه کارکردی، خشونت برای بقای خانواده کاربرد پیدا می کند. از این دیدگاه، افراد در گروه خانواده نقش های بارزی دارند. مثلاً شوهر به عنوان پدر، نان آور خانواده محسوب می شود و همسر به عنوان مادر وظیفه ی خانه داری را برعهده دارد. هر یک از افراد گروه های خانواده برای ادامه زندگی، بنا به مقتضیات و انتظارات نهادی - اجتماعی، نقشهای گوناگون خود را ایفا می کنند (سیف، ۱۳۶۸، ص ۵۶). پارسونز، یکی از پایه گذاران این نظریه، بر تفکیک نقش های جنسیتی تأکید می کند و پدر را رئیس و مادر را مدیر داخلی خانواده می داند. (اعزازی ب: ۱۳۷۰، ص ۷۰-۷۱)

گفتار چهاردهم: نظریه پنهان کاری

مفهوم تقدس خانواده و حفظ و نگهداری اطلاعات مربوط به خانواده در محدوده ای چهاردیواری خانه اساس نظریه پنهان کاری را تشکیل می دهد و می تواند از علل دیگر استمرار و تداوم خشونت علیه زنان باشد. به این معنا که اغلب جوامع خشونت علیه زنان در خانواده را امری خصوصی و به اصطلاح خانوادگی می دانند و همین نظریه پایه و اساس ادامه خشونت بدون وقفه در درون خانواده بوده و است. (صادقی، ۱۳۸۹، ص ۱۵-۱۰)

دکترین پنهانکاری که می گویند اعمال خشونت آمیز به دلیل حفظ آبرو نباید افشا شود روشهای غیرمسالمت آمیز حل اختلافات خشونت علیه زنان به ویژه خشونت های خانگی را که یک جرم پنهان است در لیست سیاه قرار دارد؛ زیرا آمار دقیق و صحیحی که میزان خشونت علیه زنان را نشان دهد وجود ندارد. زنان در طول زندگی خود از مرحله ی پیش از تولد تا دوره میان سالی تحت انواع خشونت ها قرار می گیرند. با وجود گسترده گی خشونت علیه زنان و تبعات زیانبار ناشی از آن، پنهان نگه داشتن اعمال خشونت و پرهیز زنان از واکنش فعال نسبت به آن، یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در تمام جوامع است. به اصطلاح تا کارد به استخوان نرسد نباید لب به اعتراض گشود. در نظام فکری پدرسالار خشونت مردان در خانواده طبیعی محسوب می شود. در بسیاری از فرهنگ ها نه تنها خشونت خانگی تائید می شود، بلکه پنهان کاری این خشونت از طرف جامعه مورد ستایش قرار می گیرد. علت دیگر پنهان نگهداشتن خشونت علیه زنان به خصوص خشونت های خانگی این است

که قانونی به نام خشونت خانگی وجود ندارد، نه قانونی برای تعیین مجازات و نه قانونی برای نحوه رسیدگی به جرم. معتقدین به این نظریه پیشنهاد می کنند که زنان باید طی یک حرکت گروهی و از قبل فکرتشده از حواس پنجگانه خود دست بردارند و به هر چه بر آنها می گذرد نه تنها که بی اعتنا باشند، بلکه با جستن یک طریق رندانه واکنش نشان دهند و بگویند «هر چه پیش آمد خوش آمد». (طیب، ۱۳۹۶، ص ۲۷-۲۸)

گفتار پانزدهم: نظریه فشار

طرفداران نظریه فشار مدعی اند که جرم تابعی از تضاد بین اهداف و ابزارهایی است که مردم می توانند به شیوه مشروع برای رسیدن به آن اهداف از آنها استفاده کنند. دورکیم، از پیشگامان نظریه فشار، نظریه آنومی را برای تبیین جرم و کج روی فرمول بندی کرد. از نظر او، آنومی زمینه ساز ناهنجاری های اجتماعی مختلف است (رئیس، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰). مرتن معتقد است وقتی افراد برای رسیدن به اهداف ابزارهای مشروع نداشته باشند، احساس فشار می کنند و در نتیجه ممکن است راه های غیرقانونی و نامشروعی را برای رسیدن به اهداف خود برگزینند و در واقع به جرم و بزهکاری متوسل شوند (گیدنز، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱). کوهن نیز در نظریه خود با عنوان ناکامی منزلتی، کج روی را به پایگاه اجتماعی و طبقات منسوب می کند و منشأ این رفتارها را عدم دسترسی به اهداف مورد قبول جامعه می داند (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶، ص ۴۳۳). مشکلات اقتصادی، بیکاری و کمبود درآمد معمولاً موجب افزایش فشار و نگرانی در خانواده می شود، گاهی اوقات این فشارها منجر به رفتارهای خشونت آمیز می شود. از طرفی، ممکن است خشونت خود راهی برای برخورد با این فشارها باشد. تحقیقات نشان می دهد خانواده های فقیر و کم درآمد خشونت های خانگی بیشتری را تجربه می کنند و این امر به خاطر فشار و تنش هایی است که در موقعیت بیکاری، فقر و کمبود درآمد ایجاد می شود (سلزر و کالموس، ۱۹۸۸). البته نباید از وجود خشونت در میان سایر طبقات اجتماعی غافل ماند، زیرا طبقات متوسط و بالا بیشتر قادرند این مسائل را پنهان کنند یا آنها را حاشا نمایند. بنابراین، با توجه به نظریه فشار می توان گفت پایگاه اقتصادی - اجتماعی پایین همسران، ناکامی و عملکرد تحصیلی پایین در ارتکاب خشونت و رفتارهای خطرناک تأثیر عمده ای دارند. (محمدی و همکارش، ۱۳۹۱، ص ۹).

گفتار شانزدهم: نظریه کنترل اجتماعی

به اعتقاد هیرشی، بزهکاری زمانی اتفاق می افتد که تعهدات فرد به اجتماع ضعیف شود یا به کلی از بین برود (مشکاتی و مشکاتی، ۱۳۸۱، ص ۱۲). از نظر وی درجه ی قبول ارزش ها و هنجارهای جامعه از طرف افراد به میزان پیوستگی آنها با نظام اجتماعی بستگی دارد. از نظر او، بین پیوند با نظام اجتماعی و اعتقاد به مشروعیت اخلاقی رابطه وجود دارد و اعتقادات فرد نیز متأثر از پیوند با مدرسه، خانواده و جامعه است. با سست شدن این پیوندها از شدت اعتقادات کاسته می شود. هیرشی چهار عنصر را به عنوان عناصر پیوند دهنده افراد جامعه به یکدیگر برشمرده است که موجب جلوگیری از ارتکاب به خشونت و جرم می شود، این چهار عنصر عبارت اند از:

الف) دلبستگی یا تعلق خاطر به خانواده، دوستان و جامعه

ب) تعهد به هدف های قراردادی و مرسوم جامعه

ج) مشارکت و درگیر بودن در فعالیتهای روزمره

د) اعتقادات و باورهای فرد به قواعد اخلاق و اجتماعی. (رئسی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱)

والتر رکلس معتقد است همنوایی فرد با گروه و جامعه امری طبیعی و بر اساس تمایل درونی او نیست و صرفاً از فشار و کنترل گروه سر چشمه می‌گیرد. البته او متذکر می‌شود که تعلق و دلبستگی فرد به گروهی بزهکار نیز احتمال خشونت او را افزایش می‌دهد. (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶، ص ۴۰۵)

گفتار هفدهم: نظریه‌ی جامعه‌پذیری جنسیتی

دوبوار از جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی به عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد می‌کند. به اعتقاد وی، شخصیت دختران و زنان می‌توانست بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل گیرد، مشروط بر اینکه دختر بچه‌ها از ابتدا با همان توقعات و پاداش‌ها و همان سختگیری‌ها و آزادی‌هایی تربیت می‌شدند که برادران نشان تربیت می‌شوند. (بستان، ۱۳۸۲، ص ۱۱)

نحوه برخورد والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکا به نفس و استقلال بیشتر از پسر مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار می‌رود که سازش کند، صلح‌جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند و مهربان و مراقبت‌کننده باشد (راس، ۱۳۷۳، ص ۲۷۵). بنابراین، می‌توان گفت جامعه‌پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده از سوی دیگر می‌تواند در حکم بسترهای نابرابر جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه‌پذیری جنسیتی، که در آن مردانگی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصور‌اند و مردان در دنیای معمولی حضور و اشتغال دارند (بوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۱۲۸). بر اساس این نظریه، فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده‌گرایش‌های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی می‌کند و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دایمی شدن سلطه‌ی مرد و مطیع بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم کرده است و در چنین شرایطی، زنان نقش سنتی مطیع بودن خود را در مقابل نقش سلطه‌گرای مرد می‌پذیرند. مطابق این دیدگاه، خشونت رفتاری است که یاد گرفته می‌شود و معمولاً در جوامع مجبورکردن زنان و خشونت علیه آنها مشروع و طبیعی است و واکنش‌های جنسیتی سنتی خشونت را تشویق می‌کند. (محمدی و همکارش، ۱۳۹۱، ص ۱۲)

گفتار هژدهم: نظریه هویت جنسی

میشل فوکو معتقد است در جوامع غربی افراد هویت‌شان را با هویت جنسی‌شان یکی می‌دانند و خودشان را موجوداتی جنسی به شمار می‌آورند. آنها این مفهوم خود جنسی را به سراسر زندگی اخلاقی و سنتی‌شان پیوند می‌دهند. بدین معنا که هر فردی برای آنکه بداند چگونه باید رفتار کند و جامعه از او چه انتظاری دارد، نخست الگویی را در نظر می‌آورد که موجودی از جنس او باید مطابق آن رفتار کند (توکلی، ۱۳۸۲، ص ۸۰). از نظر مایکل کمیل نیز مردانگی مجموعه از مفاهیمی است که در فرآیند رابطه ما با خود مان، با دیگران و با دنیای مان ساخته می‌شود. مردانگی شکل‌گیری اجتماعی

دارد و از ساختمان زیست شناختی ما نمی جوشد بلکه ساخته فرهنگ است. کمیل معتقد است خشونت جنسیتی از سه عامل سرچشمه می گیرد:

- ۱- قدرت اجتماعی بی تناسب و ناعادلانه ی مردان و در برخی موارد استفاده آنها از خشونت (برضد زنان و نیز برضد مردان دیگر، خودشان، طبیعت...) برای حفظ این قدرت یا دست کم تقویت حس قدرت.
- ۲- احساس سزاوار قدرت و امتیاز بودن که بیشتر مردان آن را تجربه می کنند.
- ۳- مجاز بودن اجتماعی، حقوقی و فرهنگی ارتکاب خشونت جنسیتی، که کم و بیش در همه فرهنگ های مردسالار وجود دارد. (توکلی، ص ۸۳-۸۲)

گفتار نهم: نظریه انتقال بین نسل ها

بر اساس این نظریه، که بر پایه نظریه یاد گیری اجتماعی استوار است، افرادی که در هنگام خورد سالی در خانواده خشونت را تجربه می کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت. (اسفندآبادی، ۱۳۸۲)

همچنین، بر اساس نظریه یاد گیری، یاد گیری نقش های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می گیرد. والدین برای رفتاری که به گمان آنها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می دهند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آنها فرق می گذارند. کودک «پسر» یا «دختر» بودن را متناسب با رفتاری که پاداش می گیرد می آموزد و یاد می گیرد آن برچسب را به خود هم بزند و برای آن ارزش مثبت قایل شود. بنابراین نظریه، هویت جنسیتی پس از جا افتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می گیرد و این در سن معینی رخ نمی دهد. (گرت، ۱۳۸۰، ص ۳۵)

مبحث سوم: پیامد های خشونت

خشونت ها پیامدهای خطرناکی در پی دارد که در ذیل به طور خلاصه طی چند گفتار به بحث گرفته می شود.

گفتار اول: کاهش سلامت زنان

از آنجایی که ماهیت خشونت، آزار دهنده است، گاه جسم را تحت تأثیر خود قرار داده و این احساس ناخوشایند از خشونت با صدمات جسمی نیز همراه است. عوارض این صدمات گاهی تا سال ها همراه این زنان بوده و خواهد بود (رزاقی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۵). ترس، وحشت و اضطراب، واکنش مشخص زنان خشونت دیده بوده؛ تنش همیشه در آنان وجود داشته، تنش روابط همسری از جنبه های مهم پیامد خشونت بوده و بارها به جنبه های مختلف آن پرداخته شده است فلذا خشونت می تواند پیامد های منفی در سلامت جسمی و روحی زنان در پی داشته باشد.

گفتار دوم: گسست زنجیره ی خانواده (تأثیر منفی بر فرزندان)

فرزندان، قربانیان معصوم اختلافات خانوادگی هستند که مشکلات زیادی را در روند این تنش ها تجربه می کنند و تاوان مضاعف پیامدهای این اختلافات را نیز می پردازند. به دنبال خشونت، گاهی کودکان از حقوق اولیه و طبیعی مانند تحصیل، رفاه نسبی و... نیز محروم می شوند. کودکان مادران مورد خشونت، به سختی بر درس و یادگیری تمرکز می کنند و تجربه مشکلات یادگیری و افت تحصیلی را در پی خواهد داشت. (رزاقی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۶)

فرزندانی که شاهد این خشونت ها هستند از لحاظ عاطفی آسیب های جدی می بینند که در زندگی آن ها تأثیر منفی خواهد داشت و این فرزندان همواره از استرس رنج می برند، به احتمال قوی این فرزندان خود نیز در زندگی زناشویی آینده این خشونت را باز تولید خواهند کرد. افسردگی، اعتیاد به مواد مخدر، بزهکاری و فرار از خانه در میان آنان بیشتر شایع است. در نهایت اینکه فرزندان که شاهد خشونت جسمی و جنسی بر مادران خود هستند خود نیز می توانند قربانی این خشونت ها باشند، بررسی ها نشان می دهد اغلب بچه هایی که شاهد خشونت خانگی بوده اند از علائمی رنج می برند که بچه های خشونت دیده جنسی و یا فیزیکی از آن رنج می برند، دخترانی که در خانه شاهد خشونت های پدر یا ناپدری خود علیه مادرش بوده اند، بیشتر از دختران خشونت ندیده، خشونت را می پذیرند. از طرف دیگر، پسرانی که شاهد خشونت در خانواده بوده اند، بعد از ازدواج شریک زندگی خود را مورد خشونت فیزیکی و روانی قرار خواهند داد. (انصاری، ۱۳۹۶، ص ۲)

گفتار سوم: ناکامی در نقش همسری

دشواری های نقش همسری که تغییر همیشگی سبک زندگی را طلب می کند، بر تنش، اضطراب و احساس از دست دادن کنترل زندگی شدت می بخشد. آنان می خواستند همانند سایر زنان، احساس خوشبختی داشته باشند، صفا و صمیمیت در زندگی شان حاکم باشد، مورد تکریم و احترام واقع شوند. اما از بین رفتن حریم ها، احساس بدبختی به جای خوشبختی، جایگزینی احساس نفرت از همسر به جای صفا و صمیمیت و بی احترامی های مکرر به شخصیت زن از جمله این دشواری هاست. (رزاقی و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۶)

گفتار چهارم: کاهش عزت نفس

خانه امن ترین نهاد اجتماعی است، هنگامی که حقوق زن در نقش همسر در این نهاد مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد طبیعی است که زن به جای امنیت خاطر و آرامش، دچار هراس و ناامنی خواهد شد، و عزت نفس او تبدیل به احساس حقارت و بی‌ارزشی می‌شود و چنین زنی هرگز قادر نخواهد بود که نقش مادری خویش را که نقش تربیتی و مدیریتی در خانه است به درستی اجرا کند و محیط خانواده را از نظر عاطفی به محیط گرم تبدیل کند. (انصاری، ۱۳۹۶، ص ۲)

گفتار پنجم: خودکشی و خودسوزی

در اکثر اوقات زنان در قبال خشونت علیه خود ابتکار هر گونه اقدام و عکس العمل را از دست داده و به آشفتگی دچار می‌گردند. ترس آنان کم، کم جنبه وسوسه‌ای خطرناک را به خود گرفته و آنان را بیشتر به تنهایی و انزوا سوق می‌دهند. شور و عشق به زندگی در آنان خاموش می‌شود و گاهی ممکن است دست به خودکشی بزنند. خودکشی از جمله ده علت اصلی مرگ در کشورهای مختلف جهان است و سالانه بیش از یک میلیون نفر در جهان به آن اقدام می‌کنند (نژاد، ۱۳۸۶، ص ۳). مهم ترین علل و انگیزه های خودکشی مشاجره و خشونت های خانوادگی است. درگیری های خانوادگی در بر انگیزتن خودکشی در بین دختران و زنان جوان و افراد مسن نقش آشکاری داشته اند، طبق تحقیقات صورت گرفته زنانی که از جانب همسران شان مورد خشونت قرار می گیرند پنج برابر بیشتر از سایر زنان در معرض آسیب های روانی و خطر خودکشی و شش برابر بیشتر در معرض اختلالات روانی قرار دارند، متأسفانه طی این چند سال در افغانستان در میان جوانان خودکشی زیاد اتفاق افتاده است و اگر علل و انگیزه های این خودکشی ها به درستی از طرف کارشناسان بررسی شود، مشخص خواهد شد که مهم ترین علل آن، خشونت های خانوادگی و اجتماعی است که در حق آن ها روا داشته می شود و وقت آن ها در برابر این خشونت ها احساس عجز و ناتوانی می کند به خودکشی و نابودی خویش دست می زنند. (انصاری، ۱۳۹۶، ص ۳)

خودکشی و اقدام به آن در اجلاس سازمان جهانی صحت در سال ۱۹۹۶، به عنوان یک چالش مهم صحت عمومی و رفتاری ضد اجتماعی اعلام گردیده است (رستمی، ۱۳۹۴، ص ۳۷۵). این اصطلاح برای اولین بار در سال ۱۶۴۲ وارد زبان انگلیسی گردید و به عنوان اقدام آگاهانه در آزار خود که به مرگ منتهی می گردد، تعریف شده است. (رضائیان، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷۹)

دکتر علی شریعتی در کتاب «زن» یکی از دلایل دیگر خودکشی را تنهایی می‌داند (شریعتی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۰)، تنهایی را بزرگترین فاجعه ی قرن تعریف می‌کند. اگر چه وی تنهایی را از بعد استقلالیت و عدم وابستگی غربی ها به خانواده و خویشاوندان تعریف کرده است، ولی می‌توان آن را به نحو دیگری نیز تعبیر نمود. زمانیکه زنان و دختران احساس می‌کنند دیگر حمایت و همراهی خانواده و جامعه را با خود ندارند در حقیقت خود را تنها می‌بینند. بدون شک زمانی که زن خود را در جزیره ای تنهایی خویش ببیند دست به خودکشی می‌زند. (طیب، ۱۳۹۶، ص ۱۸۱)

گفتار ششم: عوارض بر جنین

سلامت مادر و فرزند در دوران بارداری اهمیت بسزایی دارد و هر گونه خشونت علیه زنان در این دوران پیامدهای خطرناکی برای سلامتی مادر و جنین دارد. تحقیقات صورت گرفته در این خصوص نشان می‌دهد که استرس ها و اضطراب های مادر در دوران بارداری بر سلامت جنین تأثیر مستقیم دارد. (انصاری، ۱۳۹۶، ص ۵)

نتیجه گیری

ویژگی های فرهنگی که افغانستان دارد، از یک سو میراث سنت های کهن و دیرینه ی مردسالاری است که در تمام لایه های زندگی تجربه می شود و از سوی دیگر بی نصیب از سوغات های مدرن نیز نمانده است. در بخش بزرگی از مناسبات و زندگی روزمره مردم افغانستان پدیده ها و افکار تازه ای که معمولاً منشأ بیرونی دارند، مشاهده می شود که به تدریج روی زندگی افراد جامعه اثر گذاشته و همچنان می گذارد. در سنت کهن و بومی افغانستان تفاوت های جنسی به شکل آشکاری هم در حیطه خصوصی و هم در حوزه عمومی وجود دارد. حاکمیت ارزش های پدرسالاری نهفته در بطن سنت فرهنگی و اجتماعی سیاسی افغانستان، زن ها را به شدت منزوی کرده است، و بیرون از حیطه ی تصمیم گیری و نقش آفرینی در حوزه خصوصی و عمومی قرار داده است.

خشونت علیه زنان محصول ارزش های پدرسالاری و توزیع نابرابر قدرت در خانواده و جامعه است. نگرش ها، باورها و الگوهای فرهنگ مذکور از مهم ترین عوامل ساختاری، و بستر ساز تداوم چرخه ی خشونت علیه زنان است. خشونت علیه زنان تائید نوع خاصی از نظام اجتماعی و ناشی از باورهای فرهنگی خاص است که زنان را کم اهمیت تر و کم ارزش تر از مردان می شمارد و اعتقاد دارد چنانچه در این نظام چالشی به وسیله ی زنان ایجاد شود باید با آن به خشونت و اقتدار به مقابله برخاست.

امروزه خشونت علیه زنان به موضوعی بین المللی تبدیل گردیده، انعکاس اخبار مربوط به خشونت علیه زنان در گوشه و کنار جهان با توجه به گستره ی وسیع اطلاعاتی موجب حساس سازی افکار عمومی شده است بدون شک که این موضوع می تواند انگیزه ی برای سیاست گذاران و تصمیم سازان در سطح کلان برای مبارزه علیه خشونت باشد. اما متأسفانه هیچگونه آمار یا گزارش رسمی درباره ی فراوانی و نوع خشونت و سوی رفتار علیه زنان در کشور موجود نیست. از طرفی، هنوز در جوامع سنتی قیود خانوادگی، آداب و رسوم و سنت های دیر پای اجتماعی عامل بسیار مهمی در جهت عدم ابراز دادخواهی زنان است، ترس از تنهایی و از دست دادن فرزندان، ترس از عدم حمایت های قانونی و اجتماعی، ترس از عدم تأمین نیاز های اقتصادی، فشار های خانواده و اطرافیان، ترس از سرزنش بخاطر گسستن کانون خانوادگی که همواره زنان مؤظف به حفظ آن به هر ترتیب هستند، و بسیاری دلایل دیگر زنان را وادار به زندگی در بدترین شرایط می کند. با در نظر گرفتن این عوامل پذیرش خشونت در انواع و اشکال آن از سوی زنان توجیه می گردد. از سوی دیگر، ساختارها و عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به صورت زنجیری بهم پیوسته، ساختاری را بوجود می آورند که در آن ضعف زنان در ابعاد ذکر شده با ضعف آنان در محیط خانواده و عدم قدرت و آسیب پذیری زنان در کل نظام اجتماعی و در مواجهه با مردان مربوط شده و در مجموع شرایطی برای زنان پیش می آید که آنان را ناچار به پذیرش هم در خانه و هم از سوی جامعه می سازد.

پیشنهادات

مهمترین راه کمک به زنان در مقابل خشونت علیه آنان، افزایش حمایت های قانونی از آنها است. دولت به عنوان نهاد حاکم بر نظم جامعه باید مقررات و قوانین تنبیه کننده برای مرتکبین خشونت ها وضع نموده و از ضمانت اجرایی بالاتری برخوردار باشند. در ضمن برای شناسایی به موقع عاملین آن باید تدابیر خاصی سنجیده شود؛ باید اقدامات سیاسی از طرف دولت وجود داشته باشد تا بسترهای مساعدی برای اجرای قوانین بین المللی در کشور ایجاد گردد. چون معاهدات حقوق بشر در اجرا ناتوان هستند لازم است تا دولت به معاهدات بین المللی که متعهد شده است عمل کند. در ذیل به ذکر چند پیشنهاد پرداخته می شود؛

۱. افزایش آگاهی خانواده ها به ویژه در جوامع کمتر توسعه یافته.
۲. کمک به زنان و دختران برای گزارش دادن خشونت های خانگی.
۳. گوش دادن به سخنان زنان و دختران قربانی خشونت های جنسی.
۴. تبدیل نمودن پسران و مردان جوان به عاملان تغییر.
۵. حفظ حریم خصوصی زنان و دختران در خانواده ها.
۶. تطبیق قانون برای کاهش خشونت علیه زنان و دختران.

منابع

- ۱- واقعیت، دو هفته نامه تحقیقی و حقوقی نهاد تحقیقاتی حقوق زنان و اطفال، سال دوم شماره ۳۶، ۱۵ قوس ۱۳۸۹.
- ۲- موسوی، راحیل (۱۳۹۳). خشونت علیه زنان در افغانستان، کابل، مؤسسه تحصیلات عالی اهل بیت.
- ۳- معین، داکتر محمد (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی معین، تهران، نشر زرین.
- ۴- طیب، عاطفه (۱۳۹۶). سنگ و سار در زمینه خشونت علیه زنان، چاپ اول، خزان ۱۳۹۶.
- ۵- آیتی، عبدالقیوم، رزنامه افغانستان ما، ۲۱ عقرب ۱۳۸۱.
- http://dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=۱۰۰۳۹۶
- ۶- نوری، مهسا سلمان (۱۳۹۹). خشونت علیه زنان و پیامدهای آن، تهران، نشر سمت.
- ۷- گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، خشونت علیه زنان، عوامل، زمینه‌ها و وضعیت خشونت علیه زنان در افغانستان، حمل الی عقرب ۱۳۹۵.
- ۸- گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، خشونت علیه زنان در افغانستان، نیمه نخست سال ۱۳۹۲.
- ۹- فاطمی صدر، فیروزه، موانع ارتقای زنان در سطوح مدیریتی در سطح دانشگاه تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۰- یزدخواستی، بهجت، و حامد شیری، ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان، مطالعات زنان، سال ششم، شماره سوم، زمستان ۱۳۸۷.
- ۱۱- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰). خشونت خانوادگی یا زنان کتک خورده، تهران، نشر سالی.
- ۱۲- یعقوبی، علی و رئوفی، لیلا (۱۳۹۲). بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان خشونت علیه زنان مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال دهم، شماره سی و نهم، زمستان ۱۳۹۲.
- ۱۳- همتی، رضا (۱۳۸۳). بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان، مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی، مجله فصلنامه رفاه اجتماعی، سال سوم، شماره دوازده.
- ۱۴- شادمانی، مهدیه فصلنامه مطالعاتی صیانت از حقوق زنان، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۹۶.
- ۱۵- ساروخانی، باقر (۱۳۷۶). طلاق پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۶- آبوت، پلاما و کلر والاس (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- ۱۷- صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی، تهران، نشر سمت.
- ۱۸- کاوه، علی احمد و همکاران (۱۳۹۵). خیابان‌های ناامن و گفته‌ها زنان، هرات، نشر افغان آزما.
- ۱۹- فروم، اریک (۱۳۸۷). دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، نشر پیکان.
- ۲۰- باتلر، جودیت (۱۳۸۶). آشفتگی جنسیتی، ترجمه امین قضایی.
- ۲۱- ازغدی، حسن پور، سیده بتول و همکاران (۱۳۸۹). خشونت خانگی علیه زنان: مروری بر نظریه‌ها، میزان شیوع و عوامل مؤثر بر آن، نشریه علمی-پژوهشی دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی شهید بهشتی، دوره ۲۱، شماره ۷۳.
- ۲۲- فتاحیان، مریم (۱۳۹۶). بررسی علل جهانی افزایش خشونت سایبری علیه زنان، فصلنامه علمی-حقوقی قانون یار، دوره سوم.

- ۲۳- دورانت، ویل (۱۳۷۳). لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۴- احسانی، قاسم (۱۳۸۶). چراغ راه زندهگی کلمات الهام بخش بزرگان و مشاهیر جهان، تهران، انتشارات علمی.
- ۲۵- صادقی، سهیلا، ضرورت نظریه پردازی در حوزه مسائل زنان از تحقیق تا نظریه، ایران پرس، سال ۱۳۸۹.
- ۲۶- رئیسی، جمال (۱۳۸۲). جوانان و ناهنجاری های رفتاری، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۲۱.
- ۲۷- گدینز، آنتونی (۱۳۸۹). جامعه شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- ۲۸- سلیمی، علی و محمد داوری (۱۳۸۶). جامعه شناسی کجروی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- ۲۹- محمدی، فایزه و میرزایی، رحمت (۱۳۹۱). بررسی عوامل اجتماعی موثر بر خشونت علیه زنان، دانشگاه پیام نور.
- ۳۰- مشکاتی، محمد و زهرادات مشکاتی (۱۳۸۱). سنجش تأثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری نوجوانان، مجله انجمن جامعه شناسی، دوره چهارم، شماره ۲.
- ۳۱- بستان، حسین (۱۳۸۲). کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم، مجموعه مقالات حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره ۳۵.
- ۳۲- توکلی، نیره (۱۳۸۲). هویت جنسی همسران و خشونت بر ضد زنان در خانواده، پایان نامه دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، تهران.
- ۳۳- شمس اسفندآبادی، حسن و سوزان امامی پور (۱۳۸۲)، بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن، فصلنامه پژوهش زنان، شماره ۸۲.
- ۳۴- گرت، استفانی (۱۳۸۰). جامعه شناسی جنسیت، ترجمه کتابیون بقایی، تهران.
- ۳۵- رزاقی، نغمه و همکاران، پیامدهای خشونت علیه زنان در خانواده، مجله زنان مامای و نازایی ایران، دوره شانزدهم، شماره چهل و چهارم، سال ۱۳۹۲.
- ۳۶- انصاری، قربان علی، (۱۳۹۶).

http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=۱۴۱۷۹۰

۳۷- نیک نژاد، دکتر مجید، (۱۳۸۶). خودکشی، دانشگاه علوم پزشکی البرز.